

هدیه سراج الاخبار

کتاب

۲

پیادیا

تالیف

مدیر و سر محرر سراج الاخبار آقا...

پیادیا

در مطبعه در السلطنه کابل...  
پسر طرزی مرحوم...  
مطبعه...

Ketabton.com





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

المقدمه

حمد و ثنا می حقیقی بجزرت خالق لایزال گماست .

و درود بر روان پاک حضرت ل برحق خاتم الانبیا

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

سزا است . آل و اصحاب حضرت شفیع لور

شایان تقدیس و تکریم امت است . ایتمه و مجتهدین

و علما و مشایخ علیهم الرحمه سزاوار رحمت

و تعظیم ملت است .

اما بعد بعض مقصد شروع نموده میگویم  
 که چون ذات اقدس الهی جل سده اراده میفرماید  
 که یک ملکی را آباد سازد، و یک ملتی را بخرم  
 و سعادت بهار بنمایم کند قوه عظیمه فعال الهیه  
 و مسبب الاسباب را بکار انداخته بسی سببها  
 برای آن فراهم می آورد. یکی از سببها  
 مهمه آن احسان فرمودن بادشاه خوب  
 برای آن ملک و ملت علی الخصوص برای  
 ملک و ملت اسلام . زیرا مسلمانی وجود  
 بادشاه را لازم میداند، و به اطاعت



خود را مکلف و مأمور می شناسد حکومتها می

جمهوری در اسلام هیچ دیده و شنیده نشده است

اگر چه شورا و جمهور اتفاقا دشته باشد ولی

برای انتخاب خلیفه و امیر شده است نه برای

تأسیس حکومت جمهوری ۱۰ حکام بسیار متین

توانمین آلهی که عبارت از قرآن عظیم شاست

خالق کون و مکان است یک شهر استقیم

و یک رهنمای هدایت تقوی برای مسلمانان است

که هر قدر مسلمانان این منبج تویم و مسلک

استقیم را در پیر خط حرکت خود اتکا و نمودند

بنا بقدری که در هر نقطه از دین و دنیا



و هر تقدیر که از آن شهر ایه حقیقت تشعب نموده  
متفرق شده اند به تقدیر از یافتن منزل حقیقت

و در ترانقه اند . با دشامان اسلام

مخاطب این شهر ایه عدل و استقامت و بسا

یعنی راسته رعایای خود است بر آن

مسلك مستقیم پر سعادت .

ما شکر خدا می بهیتمای خود را چپ

ادا کرده می توانیم . که با ملت افغان ما

اعلی حضرت ( سراج المله و الدین ) امیر

( حبیب الله ) خان بی الله دولتته بالنصر من الرحمن

یک با و شاه عدالت نشان عطا و احسان

فرموده . این بادشاه معظم مقدس ما  
 ملت افغانیه را دایما برینج مستقیم و طریق  
 قویم دین مبین سلمانی سوق فرموده .  
 همیشه در محافظه آن شهر ابراه سعادت  
 همراه  
 صرف بهمت نموده . در محافظه دین ناموس  
 و شرف ملک و ملت شامانه خود کوشش  
 ورزیده . و از حاضرین می اسباب نیست  
 که در وقت حاضر برای بشریت ضرور  
 دیده میشو در و داری نفرموده . لهذا  
 این یکی از اسبابها مهتمه ایست که حضرت  
 سبب الاسباب کائنات برای خیر و سعادت



۷

اقغانستان آماده فرموده است .

دیگر از اسباب ترقی و تعالی ملت  
 و وطن که ذات اقدس واجب الوجود  
 مهیا فرموده این است که یک شوق  
 و ذوق عمومی جوانان و وطن با بسوی  
 خواندن و نوشتن و تحصیل هنر و ور می پیدا  
 شده  
 که اینهم بیک امید استقبال بزرگی ملت را  
 عظمی سازد . از نتیجه این دو اسباب  
 مهمه است که (سراج الاخبار افغانستانیه)  
 بفيض توجهات جهان درجات قبوع مقدر  
 کرم ، و حامی محبوب قلوب مشفق معظم خود

۱  
در غیبت و ذوق مطالعه قارئین کرام خود

یک دوره یک ساله خود را به اتمام رسانیده

نسخه (۲۴) خود را بکمال موفقیت

بعضی انتشار جلوه گر ساخت .

چون در شماره دوازدهم سال یکم

روزنامه خود یک ساله بنام (علم و اسلامیت)

بر قارئین کرام عرض و تقدیم کرده و عده

داده بودیم که در هر ششماه انتشار الله

بمچنین یک کتابچه که یک عرض فایده

بتواند بنظر مطالعه این خود عرض خواهیم نمود

این است که در این بار بطبع و نشر



این اثر قلمیه <sup>دینا</sup> چیزانه بنام (چه باید کرد؟)

عرض خدمت میوزیم .

این اثر بنا بر یک مقصد مخصوص و یک

غرض معینی نوشته شده ، بلکه بطور عمومی

از بعضی لوازمات مالا بدینه که براس

بیت اجتماعیه اسلامیه درین عصر حاضر

بکار است بفرقا صبر احقر خود مستند برخوا

ادبا و علمای عصر درین اثرنا چیزانه بحث

دبیان رانده ایم . و اینهمه نیست مگر از

حسن توجهات مراجع آیات اعلی حضرت بهایو

که در ترویج نشر علم و عرفان الطائف

و احسان بی پایان بهایونی شاهزادگان

در ایگان میفرمایند .

(چه باید کرد؟) نام اثر آخر

(محمود سوزی) از جهت نام و موضوع خود

عبارت از یک استقهام و استفسار است

که بنا بر یک حس اندیشه و سودا و یک حرف

دسیم و هشت نما از فکر فایده و عقل قاصر خود

می پرسم و تفهیم و تفسیر این استقهام و استفسار

نیز از زبان بهمان فکر و عقل ترجمانی گوشش

میورزم . ولی چون افکار بقدر الوان مختلف

و متفاوت میباشد از ان سبب هر کس



و تصویری کند بر عین حقیقت بودن آن فکر حکم کرد

نمیشود. لاجرم این اثر ناچیزانه که ترجمان

افکار قاصدانه عبیدانه است <sup>خطا</sup> بیچگاه از

و نقصان خالی و عریان نخواهد بود پس

از نظر خطا پوشش از باب عرفان عفو

و سبوح آنرا جاد استر حرام میکنیم. و بنا بر فحوا سی

(الکلام یجرب الکلام) این فکر و تصور

عاجزانه دیگر افکار او تصور اعاقلان را با تفکر با خود همراه

ساخته اخلاص را بر اشبه حقیقت یک فکر حقیقی پیدا خواهد <sup>شد</sup>

یکه عمر میون از زلف یار <sup>گفت</sup> در بند آن سمشا که مضمون <sup>ست</sup> <sup>۱۵</sup>

ومن الله التوفیق

چه بودیم — چه شدیم؟

هر چه که بودیم بودیم! پیش از طلوع

آفتاب عالمتاب دین مبین محمدی از افق اراضی

مقدس بطحا و شرب هر چه که بودیم بودیم!

احوال پیشتر از آن وقت خود را موضوع

بحث نمیکنیم، اما بعد از آنکه ششده پاشی

زمین مبین اسلام از حجاز مغفرت هر از

ظهور نمود هنوز یک عصر نگذشته بود که ما

یکدولت پر قوت و ذی شوکت عظیمه دنیا

بودیم که از حد بحر محیط اطلسی تا بفرسهای



سورچین در حوضه تصرف احکام دین مسین

در آمده بود

در زمان خلافت خلفای راشدین رضی الله تعالی

عنه جمیع در دنیا و دولت بسیار حسیمه

قومی اشکیمه مشهور می موجود بود که یکی دولت

( روم ) و دیگری دولت ( فرس ) بود

دولت روم غیر از قطعه اوردیا بر تمام

سواحل آسیای صغرا یعنی ( اناطول )

( سوریه ) یعنی شام است و از قسطنطین

و افریقا مالک و حاکم بود و در توانگر

و دین و حشمت و شوکت و تجهیزات عسکری

نسبت بعصر خود بدرجه دولتیهایی بزرگ  
 این عصر آورد پا شمرده می شدند. دولت  
 ( روم ) بر می و بحر می یک دولتی بود .  
 کشتیهایی کمل جنگی را مالک بود، عسکر شانه  
 با کمل ترین اسلحه وقت شان مجهز و  
 در جوشنهایی فولادی متفرق بود .  
 مال ، جواهر ، غلامان ، کنیزان شانرا  
 حد و حساب نبود . دولت فرس  
 از سواحل یانیه تا بسواحل هندیه همه ارا  
 خرموت و عمان و عراق عرب و تمام  
 ایران و افغانستان را تا بحدود هندو



در زیر تصرف داشت . بلکه اشکر جنگ  
 و فیلهای زره پوش و حشمت و شوکت  
 فریدونی و کسرائی را مالک بود .  
 دین مبین اسلام ازین همه مزخرفات  
 ظاهری ، و دبدبه ها و شوکت نامی جدا  
 هیچ چیزی نداشت بعوض آن همه چیزها  
 قوانین عظیم لایتنغیری داشتند که در  
 پیش حاکمیت و متانت آن قانون  
 مقدس الهی همه دبدبه و قوت مانند  
 لشکر ایلیجاری بی تعلیم و قواعد در مقابل  
 عساکر عظیم تعلیم یافته با قانون و نظام

بنظرمی آمد . بیج دینی از او پان و بیج

پیغمبری از پیغمبران بجز دین مبین مسلمان

و پیغمبر و ایشان اهل ایمان بر نشتر عدالت

نامه را بر تمام جهان مبنی و نامور شده

نیامده است . دین مبین اسلام

بر تاسیس دادن سلطنت و تشکیل دادن

دولت عظیمه جهانگیرانه موضوع شده است

قرآن عظیم الشان برای رهبانان

عموم نوع بشر را بشهره عدالت و سعادت

نازل فرموده شده است . و دین اسلام

بر نشتر آن در تمام جهان نامور شده است .



ما عساکر فخر آثار اسلام را در مقابل  
 لشکر مای آمینین پوشش روم و فرس بر عساکر  
 منتظمه نظامی تشبیه نمودیم. بخیاال بعضی طاهر  
 پستان خواهد رسید که محرر درین باب <sup>حالی</sup> بهمه  
 مبالغه آمیز سخن میراند. آیا چنان آبخنان  
 عساکر بی سلاح و بی پوشاک کم خوراک را  
 نسبت به آن عساکر مای مسلح زره پوش  
 توانگر پر غلّه منتظم و معلم بلویم؟ اولاً این  
 یک را باید دانست که لباس زراند  
 دیگر و نظام معین حدود دیگر است.  
 دین مبین مقدس ما از آن غلّه نشتر سعادت

حیر خود بر جهاد، و فتح بلاد ماور شد و آمد است.

و مقصد ازین مجاهدات و قو حات بخر نشتر

عدالت و تقییم علم و معرفت، و لغو اسارت

و شقاوت و بنیاد نهادن مساوات

حقوق عباد و برکندن بنیاد ظلم و بیداد،

و عمران عالم، و اصلاح بنی آدم و گمراهی

بمچگونه چیزیکه منافع دنیوی و جسمانی دران

باشد نبوده. چنانچه وقوعات تاریخیه

این را ثابت میسازد. دین اسلام

عدالت و مساوات را برز و رتبع در عالم

به نشر دادن ماور بود. و این تیغ چنان



یک نظام و قوا عد حربیه و سیاسیست  
استعمال می شد که هیچ قوتی در مقابل آن متقاومیت

و پایه داری نمیتوانست .

درینجا یک چند مثال تاریخی از محاربه

عساکر اسلام با اردوی دولت فرس

بیان میکنیم تا درجه نظم و نسق عسکری

و اصول محاربت سیاسی و حقوق المللی

امرا و افسرهای اسلامی ظاهر گردد:

قوماندهان عمومی - یعنی سرافسر بزرگ

اردوی اسلام در محاربه (قادسیه)

که با دولت فرس بوقوع آمد حضرت

(سعد بن ابی وقاص) رضی اللہ عنہ بود  
 کہ این قبرمان جلیلان کی از اصحاب  
 برگزیده حضرت فخر کائنات علیہ فضل<sup>صلوٰۃ</sup>  
 بودند و از اکابر حقوق شناسان یعنی  
 فقہای اصحاب شہدہ می شدند. در  
 بیست و ہفت محاربه غزوات حضرت  
 پیغمبر کاب حاضر بوده اند. از طرف  
 دولت روس (رستم) نام یک ماندان  
 خیالات پرست متکبر مغوری بمقابل  
 صحابی جلیل الصفات افتادہ بود اولاً  
 نطقے را کہ حضرت خلیفہ اعظم حضرت



(عمر الفاروق) رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ در

وقت تعیین فرمودن آن بہارا بر سر افسرے

اردوی اسلام فرمودہ اند بشنوم :

## صُورَتِ نَطْقِ

« اسی سجدہ !

« مناسبت و قرابتی کہ بجزرت رسول اکرم دار

ترا مغزور نکند ؛ حضرت حق تعالیٰ بدی را

بدی مجونیکند ؛ بلکہ بدی را بہ نیکی محو میکند

بچکس بدرگاہ حق بجز اطاعت خود بدگر

صورت نسبتی ندارد . در دین الہی ہمہ مردمان

بر مساوات ہستند . اللہ تعالیٰ ربّ جلہ مردمان

دو همه مردمان بندگان آن خالق عظیم الشان<sup>نست</sup>

به امرمانیکه از حضرت پیغمبر دیده نظر کرد

بر همان امر ما عمل کن. در هر حالی بصورت

و پایه واری را اختیار باید کنی. معابد

خراب مکن. اگر غالب بیانی بصورت

گذارانه بر عقد معاهده اقدام مکن. برای

کسانیکه امان گفته عرض انقیاد کنند

شمیر نیست ۱۰

حالا یک محاوره و مکالمه یکی از افسران

مقدمه الجیش عساکر اردوی اسلام

که با سرفسر کتلی اردوی دولت فرسز جریا



یاخته بشنویم :

# مُحَاوَرَة

رستم — شما بیایید ما بیاید بهر

وقتیکه با رومی آوردید از ما بخوبی معالطه

میدید . بجا فطر حقوق شما هر وقت

حاضریم . بیایید که صلح را اختیار کنیم . <sup>غیاث</sup>دوید

از احسان کردن با شما خود دار می‌شکنیم

زهره رضی الله عنه — <sup>ان</sup>ما سبب احسان

گرفتن . و یا بدینا رغبت داشتن با شما

جنگ می‌کنیم . مقصد ما دنیا نیست <sup>است</sup> آخرت است

پیش ازینهم شما فهمانیده بودیم باز می‌گوییم

که حضرت باری تعالی برای ما یک پیغمبر و رهبر بنا فرستاد

آن پیغمبر صادق ما را (بدین حق دعوت)

نمود. ما هم اجابت کردیم. ما بنصرت الهیه

موعود میباشیم. کسانی که دین ما را قبول

بجایت و محبت می آید. و کسانی که قبول نکنند

بجایت کردند با آنها ما مورعین میباشیم.

رستم — (دین حق) چیست؟

زهره — دین حق آنست که بر وحدانیت

حق تعالی و نبوت محمد مصطفی شهادت آورد

و مردمان را از عبادت مخلوق بر آورده بعبادت

الله تعالی دعوت کرد دست شهادت در آید



بمۀ ما اولاد آدم، مستیم، برادر خیر برادر  
 خود را میخواهد، ما هم بر شما یک چیزی که  
 خیر شما در آنست تکلیف میکنیم.

رستم - اگر ما دین شما را قبول کنیم آیا میگردد؟

زهر - بلی و الله، بمۀ ما حالا بر

میگردیم، و به نیت خصومت و دشمنی برخاک

شما قدم هم نمیگذاریم.

رستم پرستم ازین جوابها این یک

افسر خرد پیش قراول عسکر اسلام میگردد

تفکر افتاده از کنار زهر فزات که حدود <sup>خط</sup>

عرب بود، و با حضرت زهره در اسبها

۲۶

تصاریف نموده بود پس بخیمه گاه خود برگشت

و از حضرت (سعد بن ابی وقاص) برای

کامله فرستادن یک ایلچی را طلب نمود

حضرت سمرقند ارسوزی اسلام جناب

(ربیع بن عامر) را فرستاد. ربیع قشک

بر سر جبهه رسید پیش قراولهای عسکر فرس

اورا در آنجا نگهداشته آمدن اورا

به رستم خبر دادند.

رستم برای اینکه شش ماه و دوازده

مخمانه دولت خود را نشان بد بخیمه

و سایبان خود را همه با پرده ماه و فرس



زراندود و دوزخش مفروش و آراسته  
 گردانیده بود، یک تخت بزرگی از طلا  
 و جواهر در آن نهاده بر آن بکمال غرور  
 و عظمت نشسته ربعی را بحضور خود طلب نمود  
 ربعی در حالیکه بر اسپ خود سوار بود  
 بخیمه درآمد. فروادش را از اسپ تکلیف  
 نمودند. او نیز از اسپ خود فرود آمده  
 لجام آنرا یکی از مسکامای زراندود بستند.  
 و نیزه خود را بر فرش مزخش خلاصید، و  
 فرش را جمع کرده بر خاک نشست. این کار  
 بواسطه ترجمان در مابین جریان نمود:

رستم — در اینجا برای چه آمده اید؟

ربی — برای این آمده ایم که بنده

خدا را از تنگی بفراخی براریم . خلق را از تیرگی

و پستی باطل رهایی داده در دایره نورا

عدالت اسلامی در آریم . ما برای دعوت

کردن مردم ما را بدین حق فرستاده شدیم

کسانی که دعوت ما را قبول کنند برادر ما شوند

جایها و زمینهای آنها را بخودشان ترک کرده

همیشه معاونت و حمایت آنها حاضر میباشیم .

و کسانی که از دعوت ما سرکشی و ابا نمایند

تا بوقتی که بر آنها غالب بیاییم شکست میخوریم .



رستم - بین ! با بسایه شجاعت  
 و انسانیت خود در پهن خیمه های مریزین زنداند  
 می نشینیم .

ربعی - این سخنان تو موافق حکمت  
 نیست . زیرا عدالت یکجای و موضوع مخصوص  
 ندارد . در میان یک خیمه سیاه کهنه نیز اجرا  
 شده میتواند .

رستم - این خیال پلوهای پیر  
 خودتست که خود را به آن تسلی و دلدار  
 میدهی .

ربعی - این هم خیال خام خودتست

که سهوده نفس خود را بزرگ بینائی .

رستم — آیا تو هیچ نیترسی ؟

ربعی — چرا برستم ؟ ترس برآ

خاستنهاست . ما بسایه دین مبین خود عالی

شدیم . ما برای منفعت شخصی خود خدمت

نیکینیم با هیچ کس غرض شخصی نداریم . مقصد

یگانه ما مسعود شدن انسانهاست .

رستم — این جبارت و دلاور

بتو که داده ؟

ربعی — این جبارت و دلاور

حضرت بار می تعالی مبن داده است .



زیرا در کتاب خود میفرماید: «ای مسلمانها

اگر سخن میگویند سخن راست بگوئید»

رستم — در میان شما چنان مردمان

بزرگی نیست که لایق تاج و تخت باشد.

بیک چند روزی که زمانه با شما ساز آمد

چرا این قدر غرّه میثوید؟

ربعی — بزرگی مخصوص بذات حضرت

باری تعالی است. انسانها در حقوق ما هم

ساوی و برابر است. و چیزیکه انسانها

از یکدیگرشان ممتاز می سازد صفاتی

و جدان، حسن اخلاق، علم و کمالات

انسانیت است. حسب و نسب اگر چه

در نزد ما اعتبار و قدر بسیار می دارد.

ولی هفت و استقامت، و راستکار-

شروط اعظم آنست. مایان مانند شاه خلاق

بد و اسارت بندگان خدا متصف نیستیم

رستم - اگر من ترا نمیخواستم بودم

همین دم بصورت بسیار وحشیانه و آلم

انگیزانه بقتلت میرسانیدم. بهر صورت

حالا این را میپرسم که آیا این کار خود را

یک حسنه می تاخیر کرده ملتوانید، تا ما

در آفتاب اندیشه کنیم؟



ربعی — یکدور روز تا خیر شده

میوانند :

رستم — بیکدور روز نیشور . بیدار

باید داد تا بار و ساسای قوم و اصحاب خود

مکاتبه و مشاوره کنیم .

ربعی — ما پیش ازین سفیرهای خود را

پاسی تحت شمانه فرستادیم و دعوت دین

حق را تبلیغ کردیم ، و از شما جواب روگیم

و بحر بقیام و زیدیم . حالا که محارب

شمرده می شویم بنا بر سنت رسول خود را از

سه روز زیاده تر مهلت داده نمیوانیم .

شما با قوم خود بنیدیشید . تکلیف ما ازین  
 سه چیز است که بارها گفته ایم باز میگوئیم  
 یا بشرف اسلام مشرف میشوید که در اینجا  
 در مابین ما و شما هیچ فرق و مبادیعتی نماند  
 یا جزیه را قبول میکنید که در انحال ما از خصوصیت  
 و دشمنی با شما دست میکشیم ، و هر وقتیکه از ما  
 معاودت بخواهید بر آمدگار می خود ما را  
 حاضر خواهید یافت . و اگر ازین دو  
 صورت یکی را قبول نکنید سوم صورت <sup>آن</sup>  
 جنگ حاضر و آماده شدنت . و من  
 ضامنم که به این سخن من همه رفقای من نیز رضا



و موافقت نمایند .

رستم — آیا تو بزرگ و سید

آنها هستی ؟

ربعی — فی سید آنها نیم ؛

دلی چون همه اسلام یک وجود هستند،

و بقانون الهی همه ما مربوط هستیم از آنرا

هر یکی از ما که موافق این قانون هستیم

و شرع مبین چیزی را بگوئیم دیگران نیز آنرا

قبول میکنند .

رستم — با داد از یک طرف

با محبت بدید و از دیگر طرف در اثنای

جهلت بر ما هجوم کنید ؟

ربعی — در نزد ما بعهد خود وفا کرد

و بر سخن خود پایه داری نمودن اساس استین

دین است . کتاب ما همچنین می کند . دروغ

گفتن علامت منافقان ، و طبیعت دون

بهمان است .

حالا یک قدر می بیدار غور و تحقیق بسوز

این یک دو مثالیکه تذکار نمودیم دید شود

بجانبی معلوم میگردد که ما در ابتدا می ظهور خود

بچه درجه تمانت و صداقت بیک و سستیغ

شجاعت و بیک و ست میزانی عدالت را



گرفته برای آوردن عالم - از ظلمت

بنور ظهور نمودیم . اگر به اینگونه مشا لها

تاریخیه اسلامیہ پر دازیم جلد مانو <sup>شائین</sup>

لازم است . اما اگر انصاف شود ہمین

یک دو مثال بر آختا نیت دین مبین محمد ص

و قوانین متینہ احکام عدالت ، مساوات

و آزادی آن صراط المستقیم سعادت

سردمی دلیل و برهان بسیار روشن

و مبرہنی میباشد .

حضرت خلیفہ اعظم اسلام بنطق مبارک

خود سرافسرار دومی اسلام را از غور

منع و برنگونی امر میفرمایند بر عهد الت و  
 مساوات ارشاد مینمایند و برادام  
 حضرت پیغمبری که برای محاربات  
 بطور یک دستوری وضع شده برابر  
 که در حرکات و اعمالشان میاید  
 صبور می پایه دار می را در شدت حروب  
 می آموزشانند. رعایت معا بد  
 و حسن صورت عقد معا بدات را  
 از روی عدل نشان میدهند.  
 از سرافسیر بزرگ تا کینهف عسکری  
 خور و کجی امتین احکام قانون شرع مبین



چنان مربوط و تشبیه بودند که بقدر یکذره  
از آن خلاف ورزید نرا بخمال و خاطر  
خود هم نمیگذرانیدند، اول از مسلمان  
شدن و با هم اخوت پیدا کردن و یا جزیه  
یعنی تا بیعت کردن و مالیه دادن را ایستگاری  
میکردند. در هر جائیکه جزیه قبول شد  
عرض دین جان مال آنها و همه حقوق مادر  
و معنوی آنها محفوظ مانده است. و هر کس  
از دین حق و یا تا بیعت استنکاف نموده  
با آنها محاربه شده است. محاربه بابت به اصول  
و قوا بعد حربه موافق اجرا یافته است.

۴۰

بهم نقشه حرکات عسکریه از طرف سرافسرد

بزرگ داده می شد . جناحین ، قلب

ساقه قراول به اصول و نظام ترتیب

می یافت . فرمانده — یعنی بولی قواعد

عبارت از کلمه شریفه دَهشت انگیزه هجائ

آمینز ( الله اکبر ) بود که یک تکبیر بود

عسکر حاضر می خود را می دیدند . به تکبیر

دوم صنف پیاده و سوار هجوم حاضر می شدند

تکبیر سوم بچنان دَهشت و چنان صوت

بر خط حرکتی که سرافسردان به آنها داده بود

هجوم و یورش می بردند که هیچ قوتی در مقابل



مفاومت نیتواست . بهر آنقدر که صدقات  
 (الله اکبر) شدت میکرد جنگ بهم شدت  
 میوزید . و چون آن جنگها بجز اعلامی (کلمه  
 الله) ، و محافظه حقوق عباد الله بر دیگر  
 چیزی مبنی نبود فتح و ظفر بیگفت بهر اچساکر  
 اسلام بمعنان می آمد . و بعد از آن پاک  
 اخلاق حسنه ، تقانیت ، عدالت ،  
 مساوات ، اطاعت ، صفوت ، خلاص  
 صبوری ، توانائی ، زره نامی آهمنین آنها  
 بود . دروغ گفتن ، خیانت کردن ،  
 مردم را خوار و حقیر دیدن بکلام در آنها نبود

۱۱۱  
 بالعکس در اردو می خیم مقابل

• بر غم بهر حشمت و شوکت و دبدبه و دارا

نماهری که داشتند ازین فضایل و محاسن

هیچ چیزی نداشتند. بادشاهان و بزرگان

و افسران دیگر ماتحت و تبعه خودشان را

• بنظر مخلوق خود میدیدند. همه رعایا

شان اسیرشان بود که مانند دوا

و مواشی آنها را به اعمال شاقه استخدا

میکردند. حتی در همین محاربه (قادسیه)

• که با دولت فارس بود وقوع آمد بسیاری

از اسیران که برای نگرختن صفها



صفها می شاز با یکدیگر بزنجیرها بسته بودند  
 در اثنای شکست همه آن صفها باز جگرهای خود  
 در نهر فرات غرقاب عات شدند.

در هر بلاوی که میرسیدیدند. امانی  
 آنجا چون عدل و حقانیت و مساوات  
 و لغو اسارت را در دین مسلمین اسلام  
 مشاهده میکردند خودشانرا از تاریکی  
 بسیار تیره در یک روشنی پر انواری  
 می یافتند. و خود بخود در دیوره نورانی

اسلام جان می انداختند. و سخوت،  
 اتحاد، یگانگی، مساوات برادران اسلام خود

شریک می شدند و ازین بود که مسوول  
 یک عصر گذشته بود اکثر آسیا و یک  
 از اوروپا و افریقا بنور نیتر درخشان  
 اسلامی منور و تابان گردیده مردم نصرا  
 بجز در جزیره نامی خالی و کم آبادی قطعه  
 اوروپا که بعضی حکومتها می غیر متحدین و حشمانه  
 بیعدالت و بیادواتی تشکیل داده بودند  
 در دیگر هیچ جای حکومتی و مدنیتی نداشتند  
 این است که ما در اول ظهور خود  
 اینچنین یک دولت قومی اشکیمه متحدانه با عدالت  
 و حقانیت عظیمه بودیم که همه ما بیک احکام



کتاب مبین قرآن کریم، و او امر رسول

واجب التعظیم خود حرفیاً مربوط بودیم. و

هیچ تفرقه و هیچ فرقه در ما موجود نبود.

ولی هزار افسوس که این حال بسیار دوام

نمود: بلامی تفرقه و اختلاف در امت

بکمال و پشت ظهور نمود. اول فرقه ثانی

که بر ضد همه دیگر در ما بین خود اسلام پیغمبر

بر کشیدند. فرقه خوارج و رد افضس بوده

رفته رفته بسی مذہبها، و گروهها <sup>پدید</sup> <sup>نشود</sup> <sup>تشیب</sup>

در هر فرقه و هر گروه بسی مسلکها، طریقهها

پیدا شد. مرکزیت خلافت بر طرف شد

طوائف الملوکى عمومى قایم گردید. آن

طوائف الملوکىها بنحو زیر یها. و قلع و قمع به دیگر

منجر گردید. اما با وجود آنهم مدینت اسلامیه

در هر قطعه و هر بقعه که تأسیس یافته بود آن قطعه

و بقعه را بعمارتها و آبادیها و مدرسه ها و

جوامع شریفه، و تکایا و زوایا و دارالعلومها

و کتابخانه ها، و راهها و پلها و غیره آبادیها

مدینت رشک آور بلاد عالم ساخته اند.

در قرون وسطی مسلمانها بودند که

مدینت را در عالم نشر کردند. وین اسلام

بنا بر مقصد جدا و بی ربطی که رخ آورده معارف



و صنایع را نیز با خود برده مملکتها را گذار

معارف ساختند. شهر بغداد در جهت

شرق، و شهر (قرطبه) در جهت غرب

مالک اسلامیة منبع فیض و عرفان گردید.

طوایف الملوک اسلامیة ازین دو شهر <sup>چشمه</sup>

آب علم و عرفان را بهر طرف مالک

اسلامیة جاری نمودند. آیات کریمه

قرآن مبین، و احادیث نفیسه رسول

رب العالمین بر تحصیل علم و عرفان اهل

ایمازار پهنائی نموده بود. از آنرو <sup>حکمت</sup>

و علم را یک مال گم شده خود دانسته بهرجا <sup>نیکی</sup>

یا نقد بدست آوردند. قرآن عظیم الشان  
 چون یک کتابی بود که جامع همه علوم و فنون  
 ارضیه و سماویه بود. لهذا مسلمانان  
 بدستش همه خشک و ترکائات بعلم  
 آوردن مجبور بودند. همه کتب حکیمیه و  
 فلسفیه و ریاضیه را از زبان یونانی  
 بحر بی ترجمه کردند. بنا بر وسعت و جامع  
 که زبان عربی مالک آن بود زبان  
 عمومی اسلام گردید. مانند (امام طبرستان)  
 (زمخشری) (فخر رازی) (ابوحیان اندلسی)  
 (قاضی بیضاوی) (علمای اسلامی)



به نوشتن تفسیرها بدیانت اسلامیه  
 خدمت‌های بزرگی کردند و همچون حضرت  
 (امام بخاری) و (امام مسلم) و (امام ترمذی)  
 و (امام ابو داؤد) و (امام نسائی) و (ابن  
 ماجه) و غیره به تالیف کتابهای احادیث  
 نبوی در دین بسین اسلام یک شهره خیر  
 گشادند. حکمای اسلامیه از علم حکمت اثرات  
 (افلاکون) و (ارسطو) را ترجمه کرده  
 مطالعات خود را بران افزودند. مشهورترین  
 حکمای اسلامیه (یعقوب کنذی) (ابو علی سینا)  
 (ابن ماجه) (ابن زینب) (امام غزالی)

و غیره میباشند. بسایه استعداد نظر کنی که

عرب در شعر و انشا و ادبیات داشتند

ادبیات اسلامیه خیلی ترقی کرده است

(حسانی بن ثابت رضی الله عنه) (کعب

بنی زهیر) (فرزدق) (جریر) (ابو

نواس) (ابو تمام طائی) (قتیبی) و

(ابوالعلا) (ابن الفارض) و غیره از

مشاهیر شعرا می آید هستند که بسی حکمت

و الهیات بظنم آورده اند. از ادبها و

شعرا می فارسی زبان مانند فردوسی، سعد

حافظ، نظامی و غیره بظهور آمده در راه



ادب و اخلاق خدمتها کردند. در علم  
 تاریخ و جغرافیا مانند ابن حریز طبری، مسعودی  
 بن بغدادی ابن جوزی ابن الاثیر ابو الفدا  
 ابن خلدون یا قوت صوی و غیره کوششها  
 نمودند و فایده مارسانیدند. علم جبر و مثلثات  
 علما و حکمای اسلام وضع و ایجاد کردند.  
 و بتوسیع و تصحیح علم بیست و هفت خدمت  
 کردند. علم جغرافیا را علمای اسلام بسیار  
 ترقی داده اند. علی الخصوص جغرافیای  
 بسیار پیش برده اند. در علوم ریاضیه خدمت  
 علمای اسلام خیلی بزرگ است. در رقم نام

اشارت‌های رفووم و هندسه را علمای عرب  
 وضع کرده اساس علم حساب را بنیاد<sup>بنیاد</sup>  
 قوه‌های نیکه در زیر حکم حکومت اسلامی  
 در آمدند و ذمی شدند. حکومت اسلامی  
 آنرا از خود پنداشتند و بعباس ختن آنها  
 کوشیدند که این مسئله بدقیب سلامتی و عزت<sup>عزت</sup>  
 علوم و فنون بسیار خدمت ورزیده است  
 در شان ترین ایام بدقیبت اسلامی زمان  
 حکومت (مامون) عباسی است. مامون  
 در بغداد یک مجلس علمی تشکیل داد. و در صد خان<sup>خان</sup>  
 (شامی) را تأسیس نمود. نخستین بار<sup>بار</sup>



۵۳

نصف النهار در زمان خلیفه مامون بتوقع

آمده است که در آنوقتها اور و پائیان

در میان یک ظلمت جهالت و بیعلمی محضی

پویان بودند. مؤسسين علوم طبیعی نیز

علماء و علمای اسلامی عرب است.

اگرچه حکمای یونان احوال کائنات را

محقق کرده بعضی قواعد در این باب

گذاشته اند و این تحقیقات آنها سطحی

یک چیزی بود. علمای عرب است

که قواعد نظریه دانیة علوم طبیعی را

وضع کرده اند. و این حاصل در علوم

و فنون ، و عدل و حقوق حقّی در صنعت و

تجارت رهنمای یگانه شهر اوست و نیت

دین بین اسلام است .

در زمانها یکه در نیت اسلام

ترقی داشت اور و پاینها بسیار مانده

بودند . نه بزرگان نه خردان هیچکس

بسوی تحصیل علوم و فنون شوق و هوس

شان نمیدادند . زبان کلیسا -

یعنی زبان دینی اور و پا زبان لاتینی بود

حال آنکه امالی هر ملک و رو پا بزبان

خودشان سخن میگفتند . تنها گروه <sup>صها</sup> رده را



و پادشاهان بود که تحصیل علم دین خود مجبور بودند

که آنها نیز بجز از جهان درجه نوازات دینی

خودشان بدیگر تحصیل نمی پرداختند. احکام

انجیل شریف چون صرف بدین و کلیسا

متعلق بود و از معاملات جهانداری و ملک

گیری و اداره و سیاست حکومتی بیچ

نیراند طبعاً معلومات تحصیل کنندگان آن

نیز جهان امور است منحصر میبماند و از مسائل

دینی سیر و ن نمی آید. بعکس آن قرآن مجید

که همه عباد است دینی و معاملات

سیاستیه و جمل علوم و فنون کونیه را جامع

اگر چه از طرف (شاهان) نام بادشا  
 اور و پاکه بمعصیر (خلیفه مارون الرشید) بود  
 در بعضی جاها یگان کتب باز شده بود .  
 ولی چون در مردمان هوس علم و کمال نبود  
 و کتابها که خوانده شود نیز مفقود بود از آن  
 مکتبها فایده حاصل نشد . و تئذیکه معسوم  
 درس میداد هر چند تفرشاگر آدمی که  
 در حلقه تدریس او میبود بهما تقدیر چیزی که  
 از وی شنیدند آنکفا و رزیده سبب بی کتابی  
 معلومات شان بهما تقدیر چیزی که از وی شنیدند  
 شنیدند و بیاد میگردند محمد و دیوانه حال آنکه



درین وقتها بغداد بدرجه بعلم و هنر و صنعت

و تجارت و زراعت تمدن یافته بود که

از طرف خلیفه نابرون الرشید یکساعت

بسیار عجیب الاخراعلی برای شارلمان

تخته گویا فرستاده شده بود که با آب

حرکت میکرد و در هر وقت ساعت

زنگ مینواخت . و این ساعت از

طرف صنعتگران عرب در بغداد اختراع

شده بود . صنعت آهنگری ، اسلوساز

حکاکی مینا کاری ، آینه سازی ، قماشها

ارغاشین باقی رنگرزیهای رقم رقم -

همگی از طرف عربها ایجاد و اختراع شده

بود که بجز راه فرنگان بسوی آن اختراعات

حیران حیران میدیدند

این حال بخیر می و جهالت و نادانی

اورد و پاتا بوقتیکه در ( اندلس ) یعنی

( اسپین ) در سه تا و دار القنونهها

اسلامیه تأسیس و بنیاد نیافته بود و دوام در

بعد از آن از ایتالیا و فرانس و جرمن

موسسکاران علم و فن به اندلس آمده بودند

و مکتبهای اسلام داخل شدند و از آن

علمای اسلام زبان عربی و علوم و فنون



۵۹

تخصیص کردند. حتی در میان مردمان فرنگستان

که از علم اسلام تحصیل علم کرده اند چنانچه  
مردمانی پیدا شدند که تا بمقام (پاپ بزرگ)  
و اصل شدند.

این است که ما در (قرون وسطی)

به این درجه مدنیّت پیششده داری

بودیم که مردمان او را پاپ از ما تحصیل علم و

تقدیر میکردند. و بی هزار افسوس که تفرقه با

و تشبهها و اختلافهای فقهی، و مسلک و طریقتی

و غیره افزونی گرفت. در هر فرقه و هر شعبه

بصد ما فرقه با و شعبه با می دیگر پیدا شد

۶۰

آن خالصیت و بی غشی که بود باقی نماند.  
 بهر تقدیر که اختلافات مذہب و طریقت  
 بیشتر کردید همان قدر اخلاقها و روشها  
 و عاداتها و مسلکها که در ابتدا می ظهور  
 بر یگانگی و اتحاد و معاونت و عدالت  
 و حقانیت مبنی بود بر دیگر گونه غرضها  
 و مطلبها بنایافت. شیعه گرمی، سنی گر  
 دفعه اسلام را بر دو فرقه <sup>مذہب</sup> <sup>مذہب</sup> <sup>مذہب</sup>  
 بد دیگر برانگیخت اسما علیها، فاطمیا،  
 معتزلیها، قدریها جبریهها و نامیهها با آنها  
 بنور چه نام و چه نام ظهور آمد. اسلامیت



مانند موسیقی زنگی بهم میسازید . علوم و فنون  
 نیز متروک شده هر چه که نوشته شده  
 بر همین دعوا مانا نوشته شده .

حال آنکه از طرف دیگر غرب ترقی  
 کردن گرفت ، انوار شمس تابان  
 از آن طرف پدیدار گردید . همان علوم  
 و فنونی که از شرق بغرب داخل شده  
 بود در آنجا یک نشو و نما می بسیار خارق العاده  
 پیدا کرده از تطبیقات علمی و فنی آن  
 بسی صنایع و اختراعات عجیبه و غریبه  
 بظهور آمد . زیرا در اسلام علم و فن

تنها به تطبیقات نظری و آن نظریات  
 به تطبیقات معنوی و روحانی صرف  
 استعمال شده برای تطبیقات مادی  
 که کار ازان گرفته شود کمتر استعمال  
 می شده. اما در فرهنگستان چون مورد  
 معنوی و روحانی تنها بعالم کلیب منحصر  
 بود هیچ کس در پی آن نیگشت و بهمه علوم  
 و فنون را بعلیقات انداخته هزارها  
 گونه ترقی برای آن دادند و در بعضی  
 فواید و منافع ازان بروی کار انداختند  
 رفته رفته یک عکس عمل بوجود آمد



آن جمعیت و یکانگی و اتحاد بتفرقه  
 و اختلافها و بیگانگیها بدل شد، آن  
 فتوحات و جهانگیریها بمغلوبتیها و اسارت  
 تحول یافت، آن علما و صنعتها و فنها  
 بکالیبها و رخاوتها و تن پستیها محو گردید  
 در دنیا از دولتها می توئی اشکیمه اسلامیه  
 اثری باقی نماند، شرق غرب جنوب  
 شمال دنیا زامدغیت او روپا استیلانمود  
 در وقت حاضر دولتها می معروف مشهور

مستقل که از اسلام مانده دولتها می  
 علیّه عثمانی، ایران، افغانستان است

۶۴

که مانند یک جزیره در میان بحر واقع شده

است. هر طرف این جزیره را

آبهای سلابهای پر جوش و خروش

که از طرف غرب و شمال جریان یافته

استیلا نموده است. و حال آنکه مانند

که در میان این جزیره نیز بعضی رخنه ها

و شق ها انداخته خطوط اتصالی این

جزیره را از هم منفصل گردانند تا هر کدام

جدا جدا مانده آهسته آهسته در

زیر آب فرو روند. چنانچه رخنه ها

جهت جنوب و شرقی و شمالی ایران



مثال این است .

حقیقتاً که اینحال شایان وقت و سزاوار  
 دهرت یک حالیت هر مسلمان از دهرت  
 اینحال یک خوف و رعب و هراس و تلاشی  
 پیدا میشود در عین زمان یک یأس و نا  
 امیدی بسیار حزینی بر دلها مستولی میگردد  
 در هر طرف که نظر میکنند خود را تنها می یابند  
 بر هیچ یک تشبثی فکرش ثابت نمیشود، آن قدر  
 خود را پیاده و عقب مانده می بینند که از رسیدن  
 منزل قطع امید میکنند، حواس، دماغ را  
 یک خوف و دهرت عمیق فرا میگيرد، و حقیقتاً

بر زبان هر کس همین کلمه تکرار می یابد

## آیا چه باید کرد؟

ظهور حضرت سیدنا مهدی <sup>ع</sup> انتظار

باید کرد! اما خیلی خوب، چنان انتظار

باید کرد؟ دست بسته، پابسته، دهن بسته

چشم بسته انتظار باید کرد؟ مانند <sup>ع</sup> عبدالله

زیر درخت زردآلو به امید افتادن زرد <sup>الو</sup>

دهن باز افتاده انتظار باید کرد!

« نیست برای انسانها مگر سعی و عملشان »

را فراموش کرده انتظار باید کرد!

فرصتها، و وقتها می بسیار عزیز را از دست



داده انتظار باید کرد! ذلت، حقارت

اسارت را قبول کرده انتظار باید کرد!...

هرگاه انتظار همچنین انتظار باشد، آیا

در وقت ظهور سیدنا مهدی مظهرین او

بکدام چشم، و چه رو به او نظر خواهیم

توانست؟ زیرا در آنوقت حضرت

مهدی برای همراهی خود یک لشکر مجوم

شده خوار و ذلیل بی قوت و بی قدرت

زبونی خواهد یافت. و سبب غفلت دین

پیر درمی و کاهلی شان که هیچ حاضرند

و تدارکی ندیده اند از آنها نفرت خواهد کرد.

ما مالک موجوده حکومتها می استلیم  
 بیک جزیره تشبیه دادیم که هر طرف آنرا  
 آب سیلاب فرا گرفته است. بلی، این  
 تشبیه را بیک نظر که بر خریطه یعنی نقشه  
 آسیا بیند از نزدیک تشبیه تامی میا بند  
 جهت غربی و سب این جزیره مالک دولت  
 عثمانیه است که استانبول تا بطهران  
 و از طهران باز تا بکابل بدون حایل و مانعی  
 همه این جزیره از خشک بهم دیگر مربوط  
 میباشند، جهت شمالی این جزیره را  
 از سب غرب شمالی گرفته تا بتهای شمال



۶۹

شرقی سیلاب بلا آب دولت روس  
استیلا نموده است . جهت جنوب و شرق

انرا آبهای نهنک آمین ، و اثر در مای  
نفس آتشین انگلیس فرا گرفته است . جهت غرب

یعنی سیر این جزیره را از فرق و شقیقه ما و

پس کردن تا بحد گلو هفت هشت دولتها

بسیار پر قوت و هیبت بزرگی احاطه

نموده است .

دولت عثمانیه بسببی که در وهنه مجرا

سیلاب واقعه شده و اگر جزیره را بیک

وجود می تشبیه کنیم سیران و جود شهر میشود

همه توت سیلاب اول بران هجوم کرده

آمده است. تا زمانهای جریان یافتن سیلابها

(مخاربات اهل صلیب) هزاران گوز صید

این سیلابها را تحمل شده آمده است

و در هر هجوم یک پاره آنرا در زیر آب

فرو برده تا آنکه در وقت حاضر بجز یک کله

خشک دیگر چیزی برای او باقی نمانده.

قلم عجز رقم (محمود سرزمی) هنوز

اینقدر جسارت گستاخانه را مالک شده

که خود را تدبیر امور جمهور قرار داده در باب

مسئله مهم بسیار دشوار (ایا چه باید کرد؟)



یک حکم قطعی داده تواند. اما مقصد عاجزانها  
 از تفسیر این اثر عاجزانها این است  
 که یک فکر اجمالی بیان گردد.  
 و آن اجمال موجب تفصیل افکار  
 در باب افکار شود. و از  
 مصادمه های آن افکار  
 برقی حقیقت بظهور آید. لهذا  
 در اول امر از (آیا چه کمروند؟) که  
 این جزیره اسلامی سیلاب زهر طوفان  
 آنرا گرفته بحث می رانیم. ادل از  
 سیر جزیره گرفته نظر می کنیم که:

# آیا عثمانیان چقدر زنده؟

ولی تا قیوانیم مختصر بیان میکنیم تا رساله ما

بقبال تبدیل قیافت نکند :

دولت علیّه عثمانیه در سنه ۱۲۹۹ هجری

یعنی پیش از شش صد و هفتاد و سه سال

در طرفهای آسیای صغری که به اناطول

معروف است از یک عشرت مختصره یک

دولت مستقله قوی اشکیمه بوجود آورده -

بقرار قاعده طبیعی که در همه دولتها جاری

آمده است - از آغاز ظهور خود و در پی

تجملات و هواسات گشت متصل بقوت حیات



۷۳

عظیمه و مہاجات شدیدہ مشغول شدہ

دولت خود را شوکت، عظمت، قوت

ثروت بخشیدند. بلادی را کہ فتح کردند

بہ بنامای عظیمہ، وجوامع شریفہ و نشر علوم

و معارف آباد کردند. ولی رقتہ رقتہ

تجملات و تنعمات افزودنی گرفت.

یک مدتی بازار گل و لاله، و ڈالہ و پیالہ

گرم گردید، باز یک وقتی خود کشیہا سے

عالمیہ برپا شد، ترقیات علم و معارف

در زیر پردہ تعصبات و تقیدات انحصاراً

پہچان گردید. علم و فن بدرجہ محدود

۶۴

گردید که بجز مجادلات علمیة صحیح (ض)

و (ط) و گزینی شنیده نمی شد. حال آنکه

از طرف دیگر اور و پاییدار و بسیار شده

میرفتند. اور و پایان چون تنها علوم و

فنون حکمیة را از شرق گرفته بودند کارها

و اختراعات، و ایجادات عجیبه و غریبه

در عالم مدنیّت و جهانگیری از ان علمها

و فنها برومی کار آورده میرفتند. در

حالتی که اول اساس اصول <sup>بمته</sup> عسکریت

که دایما در چوینها زیر سلاح باشند، و <sup>تعلیم</sup>

و قواعد عسکریرایا موزند بنام (ینی چرمی)



یعنی عسکر نو در تاریخ (۱۳۰۰) هجری  
 سلطان (اورخان) غازی پسر سلطان  
 (شماخان) غازی بنیاد نهاد، و تا یک  
 مدت مدیدی با آن عسکر آسیا، اوروپا،  
 افریقا را بمرزہ در آوردند و بسی بلاد را  
 فتح نمودند. ولی رفته رفته بسبب بدبختی  
 و دارات و تجملاتی که برای سلاطین  
 حاصل می شد کارهای دولت گاهی  
 که بدست صدر اعظمها و رجال دولت  
 کار آنگاه و صادق، و بعد الت موثق  
 درآمد، و بادشاه هم بشمار و بیدار

و کار آگاه بوده بحسن صورت انجام یافته  
 است و گاهی که بر عکس آن بوده (نیستی چهره)  
 عصیانها نموده اند و خرابیها رسانیده اند  
 و در چنان وقتها دولت‌های غربی استفاد

کرده اند.

[ این را هم بگوئیم که دولت‌های نصرا

اوروپا از زمانهای بسیار قدیمی و رسد

محو کردین اسلام، و زمانی دادین

(قدیس شریف) را از دست مسلمانان

افتاده بودند. و بارها بار جمله ما و بچه‌ها

شدید (امل صلیب) بر بلاد اسلامی



بوقوع آمد . اما هیچ صرفه نبردند . لهذا  
 چون دیدند که قوت شان کافی نمی آید به  
 افزودنی قوت خود افتادند . علم ، فن  
 صنعت را بر سر خود ساخته یگان یگان  
 ملکهای اسلام را از آسیا و آفریقا  
 بدست خودشان آوردند ، و در وقت  
 حاضر چنان درجه قوت و قدرت خود را  
 رسانیدند که امروزه روز تنها بر مائنی داد  
 قدس فی بلکه بر مائنی دادن تمام کرده زمین  
 از مسلمانان اتفاق کرده اند [  
 و الحاصل دولت علیه عثمانیه بایسی

تهنک با عظیمی افتان و خیزان موقع خود را  
 محافظه کرده توانسته است. ولی برای  
 تشبیهات عظیمه که او روپایها در راه  
 قوت و ترقی و برتری خودشان بر آن  
 اقدام نموده اند بیچگونه اقدامات فعلیه  
 بکار برده نتوانسته اند که نظر بموقع عنوان  
 خلافت اسلامی خودشان بر حال  
 و استقبال عموم اسلامیت نتیجه با می  
 آن شمولیت داشته باشد. مثلاً نه برای  
 بیدار کردن و به اتحاد آوردن مسلمانها  
 و نه برای رسانیدن خطوط اتصالیه خود



به آنها و غیره هیچ کشتی نمودند در حالیکه  
کتابها و رساله های مطبوعه مصوره دینی  
نظاره که بواسطه پیشینگی های شان

عثمانی بشهر شدن آغاز نهاده بود در  
استانبول هنوز مطبوعه های یعنی چاپخانه های

بنظر بدعت فرنگی دیده کتابهای مقدسه را

نی بلکه کتب فقهیه و غیره را نیز چاپ کردن

اجازه نمیدادند. تعصبات بدرجه بود

که بر متفکرین فنون حکمیّه و عقلیه که مدار

ترقی بدان است حکم زندیق و وهبری

و طبیعی را میگرداند.

اگر چه آغاز (نظام جدید) عسکری  
 در سنه (۱۲۲۰) یعنی تقریباً یک عصر  
 پیش ازین اول بار در زمان حضرت  
 (سلطان سلیم خان ثالث) وضع گردید  
 ولی هیچ قرار و ثباتی نیافته تا بر زمان  
 سلطان (محمود خان ثانی) که جد امجد حضرت  
 سلطان (فتح خان خامس) موجوده  
 میباشند عسکری نظامی بی چاره  
 که در یک وقتی از متظمرترین عسکرهای  
 دنیا شده می شدند و در اجرامی  
 خرابیها بروی کار بودند. در زمان



سلطان مشاریف تقلم مرفوع شده نظام جدید  
عسکری قرار پیدا کرد. حال آنکه در آنوقت

نظام عسکری دولتها می اور و پا بدرجه

سرسشق جمله عالم شده بود. و بسیار

از مالک اسلامیه از دست برآمده

بود و اور و پا بدرجه اعلامی ترقیات

صناعیه و علمیه حاصل شده بود.

از آن عصر دولت علمیه به ترقیات

عصر پدینه اور و پید آغاز نهاد. زیرا

دید که بدون آن چاره گذران با همسایگان

ممكن نیست. در حالیکه شکل حکومت عبارت

از یک پادشاه و یک وزیر بود و او ایر حکومتی  
تشکیل یافت . در زمان سلطان مغفور

عبدالعزیز خان چنانچه عساکر بر سر عثمانی  
تکمل نمود . قوه بحریه عثمانیه نیز خوب تکمیل یافت

نظامها ، قوانین و دوایر رجال سیاسی و

اداری عظیمی بوجود آمد . کتبهای متعدد و

باز شد . کتب حربیه ترقی گرفت . بعد از آن

اتقلابات عظیمه و اخلیه و خارجیّه ظهور نمود

اسرافات بی اندازه سلطان منجلیش

گردیده بعد از شش ماه سلطنت سلطان

مراود خان خامس سلطان عبدالحمید خان ثانی



بر تخت سلطنت جلوس نموده و در روز اول  
 جلوس خود اول امر و اراده او بر د کلا  
 و وزیر امی دولت این بود: (۱) برای  
 درست ساختن حال دولت، و گزین  
 استقبال از وزیران اعیانیت به اتفاق محتاج  
 میباشد. در نظر من اتفاق بر هر وقت  
 فایده است. اتفاق میباشد که از اعیانیت  
 و کلا آغاز کرده طبقه طبقه در زمین کس  
 باید جایگیر شود. و امور دولت را نیز همین  
 نقطه متوجه باید نمود. و چون ترتیب این  
 سخن بر مقصد تأسیس دادن یک رابطه

تذوالنا پذیری در ما بین خود شما مبنی علیا  
 از آن رو امید میکنم که شما نیز این نیت را  
 بخوبی تلقی میکنید . بنا برین بر شما امر و <sup>صیه</sup>  
 میکنم که سنده اشخا در ادایا به اثبات <sup>فصلیه</sup>  
 خودتان اثبات کنید .»

در نیوقت و دولت علیه عثمانیه بنا بها  
 یک شکل حکومتها می قطر را گرفته بود .  
 و و ایر حکومتی وجود جسم دولت را  
 عینا مانند دیگر دولتها می <sup>تشکیل</sup> تشکیل داده

بود مانند ( مدحت ) پاشای مشهور  
 یکدهی سیهی ریس بود در نظارت و نظارت <sup>دو باره</sup> خاتمه و نظارت



جسم بوده مالیه ما شین معدود و قوه عسکریه برتیه  
 و بجز تیه قدما نیکه بران بر پیا و نجه نامی مدافعه  
 آن جسم بیست نام را تشکیل دادند بود. زمانه  
 اداره این دایره تا بدست دیپلوماسها  
 با علم و زکا بود. افسر نامی بسیار قابل  
 کتب دیده با علم و فن و ارکان حربها  
 کمال آنوقت و زمین را مالک بود.  
 اما عصبانها (حربستان) و اوقطاطها  
 و دیگر جتبهای با آنها تنها که به تحریک روس  
 و دیگر دولتها می اور و پانز بسیار وقتها  
 بر پا شده بود و دوام میورزید. محاربه

مشهوره فلانکت اور روس آغاز نمود.

درین هنگام دولت عثمانیه بیک حال بسیار <sup>مشکلی</sup>

درمانده بود. همه اوروپا علی الخصوص

روس همه حال مضمحل نمودن عثمانی را مصمم

نموده بودند. تنها دولت انگلیس بود که

با عثمانی معاونت کردن میخواست. ولی

او هم اندامی ان عاجز بود. درین محاربه

دولت عثمانیه مضمحل شد. فلاکتها می

عظيمة مادی و معنوی بر او وارد گردید.

چنانچه بس کله از دست شان بوا <sup>سقطه</sup>

بجانب برآمد. آنقدر دست خود سلطان



نیز بسی آردمان کاری وطن پرور ضایع  
شده مجلس مبعوثان بند شد، و امور

دولت بدست یک چند اشخاص صیقله سلطان

وزیر نفوذ خود در آورده بودند اقتدار

ملت و دولت عثمانیه بدرجه نهایت

ضعف گرفتار آمد، قوه بحریه عثمانیه

سراسر معدوم گردید.

معافیة از دیگر جهت بهتر از ما مطبوعه

و کتبها برومی کار آمده بسی ارباب

علوم و فنون، و کتابهای علمی و فنی

وجود گرفت مسئله معارف در زمان

خاقان مشارالیه بدرجه ترقی یافت  
 که هیچ یک قریه و دهی از ممالک عثمانیه  
 بی مکتبها نماند و در ذکور و انانث ملت  
 علم و فن مبدول در ایگان گردید .  
 ولی غیر استلج پر خوف و بیم مستبد  
 جلادانه مردمان قصر (سیدیز) چنان  
 یک کابوس بلایی بر ملک و ملت  
 انداخته بود که از ان علم و فن ، و نه  
 از ان مکتب و از باب دانش سخن  
 هیچ استفاده نمی شد . اور و پا ، غیر  
 از انکه استفاده های عجیب و غریب



از خوف در عقب پراو نام سر می یلیدیز  
 در حالک عثمانیه میگردند رفته رفته به اینهم قناعت  
 نکرده، مسئله شرق را بهمان گره قسمت  
 کردن ترکیا را در مابین خودشان قرار  
 دادند. و ابتدا قسمت از (ماکدونیا)  
 آغاز نموده بودند که دفعه از طرف جمعیت  
 خفیه که بنام (اتحاد و ترقی) از بسیار  
 و قبا تشکیل یافته بود. (مشروعیت  
 و قانون اساسی) اعلان گردیده  
 (سلطان محمد خان خامس) بخت سلطنت  
 جلوس نمود

اگرچه این انقلاب عظیمه یک سکتہ  
 موقتی در تصورات اور و پادار د  
 آورد ولی بعد از اندکی دانستند که اگر  
 ادنا فرصتی فوت کردند ترکیب از حال  
 مقاسم شدن بیرون خواهد شد  
 هماندم بکار آغاز زنها دهند. بوسینیا بیک  
 بلگر یا دفعه تجزیه گردید، طرابلس غرب  
 ورنه، بقازی، رودس، و الحمال  
 یک شورستان خیزی بران ممالک برپا  
 گردید بمصیبت دیگر بی اتفاقی ملت  
 عثمانی شد که همه مسلمانان عالم را در یک



گرداب یاسن و خزن پر اندیشه مستغرق

شود و در عین زمان همه مسلمانان را

بر حرکات و مقاصد او در پائین آگاه و سوار

ساخت که مجبور اند یکدیگر خود سوال باید بکنند که

( آیا چه باید کرد ؟ )

حالا بگذریم بسوی ( ایران ) که

وسط جزیره است نظر کنیم ببینیم که :

**ایرانیان آیا چه کردند ؟**

ایران یک مملکتی است که از زمانها

بسیار قدیم دولت‌های بسیار بیسی در آن

تشکیل یافته و بی‌شمار پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان

پرو و رانیده است که در اینجا از احوال قدیمه

قبل از اسلام آن، و از سلطنتها مختلفه مشکله بعد

از اسلام در آن بحثه نمیکنیم. زیرا مقصده

تاریخ نویسی فی بلکہ یک سوال استغفای است

که آنرا حل کردن میخواهیم.

پیش از همه چیز یک نقطه بسیار

مهمی که در مناسبات عمومی عالم اسلام

متعلق ایران جلب انظار وقت را نمایند

و مسئله اتحاد و ترقی اسلام را تا بسیار

زمانها به تعویق در انداخته است همانا

تفرقه مذموب است. جناب شاه



۶۴  
( اسمعیل صفوی ) اگر بیک نظر و در پیش این

حال امروز می عالم اسلام را امید

و امید آنست بیچگاه با نذ هب جدا گانه

دیگر می علان سلطنت نمیکرد و نذ هب <sup>شده را</sup> <sup>سعی</sup> <sup>نمیکنند</sup> رسا نذ هب ایما

در آنوقت و تیر اینیعا طه مجبور بود ، زیرا یک

رقیبی مانند سلطان سلیم عثمانی در مقابل

خود داشت ، و بدیگر صورت که مقابل

با قوت خلافت بیاید ممکن نمی شد مگر

اینکه او تیر یک خلافتی تشکیل کند ، و انا

عیسری نمی شد مگر که یک نذ هب جدا گانه

اعلان نماید زیرا در یک نذ هب <sup>خليفة</sup> و

نمی شد. این است که این اشفاق مذکور  
 که صرف بر یک اساس پو لیتیکی مبنی بود  
 یک نتیجه و خمی در پو لیتیکی استقبال اتحاد اسلام

نشان داد. از اوایل عصر دهم هجری  
 تا به این وقتها هر آنقدر علم که تداول و تحصیل یافت  
 و هر قدر از باب علوم و ددا که بسزایید و هر آنقدر تا ایفا  
 و تصنیفاتی که بوجود آمد، و هر آنقدر اجراء  
 و تطبیقاتی که بعمل آمد، و هر آنقدر پو لیتیکی  
 و سیاسی که بخرج رفت همگی بر اساس  
 ضد اتحاد و مبنی بر تفریق و بغض، و  
 تبعید از همدگر بنا و بنیاد یافت، تا بدو



رسید که نصارا و یهود را عوام ایران  
 افضلتر از سنی دانستند، و کذا تک  
 عوام سنی شیعه را همچنان شناختند که  
 حقیقتاً این یک مصیبت عظیم عالم اسلامی  
 شده و همیشه و ایگاش که آن  
 اجتهادات نیز بر اساس جد و جهد،  
 و شجاعت و شیردلی، و محبت وطنیه  
 و ملیه موشمس علی بود! هزار افسوس  
 که آنهم نبود. افضل طاعات و عبادات  
 سبب شتم بعضی گذشتگان هزار ساله،  
 و نوحه کردن و زار زار گریستن عمری

برای واقعات بسیار الم انگیز فحیعه گز  
شمرده می شد. آیا یک ملت و قومی

که همه عمر خود را بیک نام و نوحه و گریه  
بسر آرند در وللهای شان چنان یک  
اشزنده گئی قهر مانانند و لاورد باقی

خواهند ماند ؟

خدا و انا و بنیاست که ما این <sup>بنیاد</sup> <sub>سختنا</sub>

از تعصب بطریق طنز و طعنه نمیگوئیم. زیرا

بدین وند هیچ کسی بیچارگی ندارد

و بهم وقت تعصیب و طعن باقی نماند.

چونکه تشبههای طوپها و تفنگها و درخشان



سر نیزه ها و تیغها می اورد و با بر عموم عالم اسلحه

متوجه شده نه بر خصوص ! مقصد ما تنها یک

تفحص و تجسس احوال ممالک اسلامیست که بر <sup>سوال</sup>

استفهامی، ( آیا چه باید کرد ؟ ) یک

زمین تطمیع تدارک کرده بتوانیم .

اگر چه بعضی از اخطاف شاه <sup>من</sup> <sup>صورت</sup> <sup>مستعمل</sup> <sup>میر</sup>

این نکته مهمه را درک کرده رسمیت <sup>بسیار</sup>

شیعه و غیره عواید را ترک نمود ولی چنان

رسوخ و تگن پیدا نکرده بود که زایل شود

انجام و ختام دولت صفوی بیک درام

فجیع خاتمه پذیر گردید . اتفاقا بنها قیام کرد

برایران هجوم بردند . دولت صفوی را  
برهم زده ایرانرا سرسراسر در زیر ضبط آوردند

اگر چه دوبار دولت عثمانیه در حمایت  
آن کوشش نموده با افغانها محاربه نمود،

و باز دولت روس نیز عیناً همین معامله را

اجرا کرده ولی سودمند نیفتاد . اگر در

انوقت افغانها و عثمانها و سیلوهای

دور اندیش دانشمندی را مالک میبودند

بسیار سهولت و آسانی میخواستند که

که یکدولت مستقله بسیار متین از خود ایراد

در ایران تشکیل بدهند ، و اختلاف مذمبی را



رفع نموده در سیاست یک اتفاق مثلث  
 تجا و زمی و تدافعی بسیار متین عقد کرده  
 عتوانستند. درین اثنا از قوم افشار  
 ایران نام در نام یک قهرمان جسور و دلان  
 قیام نموده افغانان را از ایران بیرون  
 کشید. و در ایران سلطنت خود را اعلام  
 نمود. و غیر از ایران: افغانستان  
 و ماوراءالنهر را نیز ضبط و تسخیر و قوت  
 خود را تا هندستان توسیع و تمدید نمود  
 است. ولی دولتی که او تشکیل داده  
 بود بعد از خودش پایه دار نشده محو

۱۰۰

---

و منقرض گردید . چنانچه در افغانستان  
دولت (در اینیه افغانیه از طرف احمد شاه  
ابدالی) تأسیس و بنیاد یافت در ایرا  
نیز از طرف (عبدالکریم) نام یک مرد  
با حقانیت هوشمند می دولت (زند)  
تشکیل گرفت که آنهم در اندک مدتی  
انقراض یافته (آقا محمد خان) نام  
یک شخصیکه که به (قاجار) نام یک قبیله ترکمان  
جهت شمالی ایران منسوب بود ظهور نمود و دولت  
قاجاریه را که امروزه روز برقرار و بر دوام  
است تأسیس و تشکیل داد . بعد از آقا محمد خان



( فتحعلی شاه ) و بعد از آن محمد شاه و بعد از آن

جناب ( ناصرالدین شاه ) و بعد از آن

( مظفرالدین شاه ) طاب مشواهم بر تخت

سلطنت ایران جلوس نموده اند .

زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه

بچنان یک راحت و آسایش داخلی و خار

مرد نموده که ایران نظیر آنرا کمتر میابد

در عین زمان بچنان عظالت و تن پروری

و بیکاری گذشته که انسان را حیرت و

میهد . جلوس بادشاه مغفور ایران با جلوس

امیرالمهور حالایی او استر یا مجارستان

۱۰۲

(فوانسوار و زه ف) تقریباً تقرب دارد.

پس چون این دو طرف زمان را در

اوستریا و ایران مقایسه نمایم در پیش

آن فعالیت و این عطلت بجز حیرت دگر

بیج چیزی نمی یابیم. در حالیکه بطرف سی چهل

سال در اوستریا یا مجارستان هزاران

کتاب با دارالفنونها، صنایع خانه ها،

کتابخانه ها، انجمنهای علمی بوجود

آمد در ایران هیچ اثرکی از آنها دیده

نشده. در حالیکه در اوستریا یا مجارستان

کشتیهای بخار می متعدد و سی بر تجارت



۱۰۳

و حرب ساخته شد در ایران یک فلوکه  
 بهم بوجد آوردند . با وجودیکه  
 اوستریا بقدر ایران بحر را نیز  
 مالک نیست . در حالیکه ملت اوستریا  
 هزاران مافا بریکها و دارالصناعه ها ، و  
 مخترعات عجیب و غریبی را مالک  
 گردیدند ملت ایران بجز اینکه بعضی  
 صنایعها می قدیمی خودشانرا مانند  
 قالین بافی و غیره نیز از دست دادند  
 و گریه بیچ چیز می نیاقتند . در حالیکه دولت  
 اوستریا قریب یک میلیون سناگر<sup>تتفهم</sup> قلم

۱۰۲

معلم پر طوط و تفنگ و بصد ما افسر ما  
 دارگان حربها را مالک گردید و دولت  
 ایران در پی تدارک یکی از اینها ادنی  
 اندیشه هم ندوانید ما از آن یک غنچه  
 دو غنچه عسکر منظمه ایران بخت نیرانیم  
 زیرا آنرا از او نیندانیم !  
 حال آنکه در همان عصر افغانستان  
 دور از همه گان نیز بقدر یک لشکر  
 منظم معلم طرز جدید را با سلاح <sup>ن</sup>موقت  
 بطرز بسیار گمنامی تدارک کرده نوشته  
 بود . مرحوم مظفرالدین شاه بادشاه



بیدار مغزی بود . اگر چه برای ملک  
 و ملت خود بسی خیر ما و اهلها نیکی <sup>نشد</sup> نظر داد  
 ولی اجل امانش نداده و با همه آمانی و  
 آرزوهای خیر خوانانده اش در زیر خاک  
 پنهان ساخت .

( محمد علی شاه ) یک ناخلفی بر آمد  
 هر آنچه که پدرش کرده بود سر اسر <sup>ن</sup> بقصد  
 حرکت کردن گرفت . اختلاف <sup>عظمی</sup>  
 در مابین او و ملت بوقوع آمد ، در <sup>ت</sup>ها  
 رقیب شمالی و جنوبی ایران فرصت را  
 غنیمت دانسته یکی آنرا و دیگری این را

۱۰۰  
 آله تاسی منافع شخصیّه حرص پرستی خودشان  
 ساختند و که دند و میکنند بر آنچه کردند  
 و میکنند که یوسیه و قوعات آن در زیر  
 ماست ، و آن حرکات و قوعات  
 است که موجب این سوال استقبائیه

( آیا چه باید کرد ؟ ) میشود .

حالا یک قدری بسوی آخر جزیره یعنی

افغانستان نظر اندازیم ببینیم که :

افغانینا آیا چه کارکنند ؟

افغانستان یکقطعه بزرگ آسیا

وسطی است که تاریخ از زمانها <sup>بسیار</sup>های



قدیمی موجودیت از ایشان میدهد. و قوم  
 افغان نیز از قومهای قدیم دنیا است که  
 تا از زمانهای پیش او یان در همین قطعه  
 افغانستان که در آنوقتها (بکابلستان)  
 یا (زابلستان) معروف بود سکونت  
 دارند قصه شاه کابل و زال و رستم  
 و گلب کو بیژاد و غیره از حکایات  
 اساطیر اولین آفت. حتی بعضی  
 نام پهلوان مشهوریکه تواریخ قدیمه ایران  
 به (پشتون) مذکور شده است از کلمه  
 (پشتون) یا (پختون) که نام اصلی افغانها

۱۰۸

بزبان خودشان است مأخوذ پنداشته

اند یعنی (پشتون) پشتون معنی افغان

بوده است !

قدیمترین مؤرخین دنیا (هرودوت)

یونانیست که ابوالمؤرخین معروف است

مؤرخ مذکور در تاریخ خود که چار و نیم عصر

پیشتر از میلاد عیسی علیه السلام نوشته

از زبان (اسکیلاس) نام سیاح

یونانی که از طرف سفند یار به آن طرفها

مأمور فرستاده شده بود نام افغانرا

به ادنا تخریفی ذکر کرده (انغاوان)



نوشته است که آغاز آن نیز از کلمه  
 (اسواغان) که بزبان سانسکریت بمعنی  
 (سوار) می آید غلط و تحریف شده است.

والحاصل ما از تفصیلات تواریخ قدیمه  
 آن صرف نظر کرده و از دولتها  
 افغانی و غیر افغانی که قبل از سلطنت

درانی در آن تشکیل یافته نیز بحث نراند  
 تنها از ابتدا می سنه (۱۱۶۰) که

دولت افغانستان با ملت خود استقلال

پیدا کرده بحث میرانیم و می بینیم که در نقد

دلت چه کرده اند.

۱۱۰

پیش از سنه مذکوره افغانستان  
 گاهی از ممالک ایران و گاهی از  
 ممالک هندوستان شمرده می شد.  
 بعد از وفات (نادرشاه) مشهور (احمدشاه)  
 که از امرای قبایل افغانیه و از روسا  
 طایفه صدوزائی ابدالی در آنجا  
 اعلان استقلال نموده شهر (قندهار)  
 آباد، و پامی تخت خود را در آن بنا  
 نهاد. همه قبایل، و عشایر افغانیه  
 او را بعنوان (احمدشاه بابا) به سلطنت  
 قبول کرده بفتحات و توسیع بلاد



آغاز نهادند. در زمان سلطنت احمد شاه  
 غیر از همین دایره حدود موجوده امروز  
 افغانستان یک قسمی از ایران و همه  
 سیستان و تمام بلوچستان، و سند  
 و یک قسمی از هندوستان و ایالت  
 کشمیر بدولت افغانستان ملحق گردید.  
 و افغانستان یکدولت بسیار جمعی  
 در آسیایاتاسیس و بنیاد یافت. ولی  
 هزار افسوس که در زمان پسر جانش  
 ( تیمورشاه ) دولت کوچکتر گردید.  
 پاسی تخت نیز ( بکابل ) انتقال نمود

بعد از تیمور شاه در مابین پسرانش  
 بسبب بلاهای کثرت زوجات و افزون  
 شهزادگان و عدم تربیه کامله شان  
 بی اتفاقیها و خانه جنگیها، و همه بگیر خود  
 کور کردند که از نادرا در ایرانی برای ش  
 سر مشق مانده بود میدان یافت. مملکت  
 گردید. ملت افغانیه در مابین این جنگها  
 مابین خودشان با همه بگیر در او بختند،  
 خونهار بختند، تخمهای عدوتها در مابین  
 همه بگیرشان کاشتمند. در عین زمان در  
 مملکت نیز کمتر شده میرفت.



درین اثنا تا انگلیزها نیز از طرف شرق  
 به افغانستان تقرب می نمودند. و یگانگی  
 مناسبات با هم پیدا می شد. تا آنکه  
 (شاه شجاع) که آخرترین پادشاه  
 صدوزائی از ذریت (احمدشاه) بود  
 بکلیه سیاه انگلیزها گول خورده و قائم  
 و پیشین دار اردوی انگلیز شده یک  
 اردوی مکرر انگلیز را در افغانستان خال  
 نمود. مردمان افغانستان ازین داخل  
 شدن اجنبی غیردین در خاک پاک متحسرس  
 وطنشان و اسارت خود را بدست

انگلیز ان رم و ابا نمودند  
 با نیز ابراهیم بگوئیم که از طایفه محمد زائی  
 درانی سردار پاینده و خان لقب به  
 (سرفراز خان) یک را در دینک نهاد  
 فخرت سیر می بود که از امر اسی بسیار مهم  
 و عهد زمان شامان صد وزائی شمرده  
 می شد. این ذات اولاد صاحب  
 رشد و اقدار بسیار می را مالک بود.  
 در او آخر سلطنت صد وزائی از اولاد  
 سردار پاینده خان موصوف که بی تیغ  
 جلد و ستم (شاه زمان) بقتل رسید و بود



و بعد از آن پسر بزرگش ( وزیر فتح خان )  
 نیز از دست ( شاه محمود ) کشته شده  
 بود. همه مردم افغانستان از ظلم و استبداد  
 طایفه صدوزائی روگردان شده طایفه  
 محمدزائی یک استعداد و قابلیت عظیم  
 سلطنت را مالک شده بودند.  
 بنیاد علییه انگلیزان ( سردار دوست محمد خان )  
 که مؤخرًا بلقب ( امیر کبیر ) پادشاه  
 مستقل سلطنت افغانستان گردیدند.  
 و با نفوذترین و بهوشمندترین همه  
 برادران خود بودند با همه اولاد و عیالها

و بعضی از برادران شان توقیف نموده  
 بهندوستان محفوظاً فرستادند. مگر  
 بزرگترین فرزندان شان (سرانجام کبرخان)  
 که بلقب (وزیر) ملقب بود بیک  
 تقریبی بسوی ترکستان بفرار کامیاب  
 آمد. و از آنجا عودت نموده و بر روی  
 و عشایر اقوام مختلفه افغانیه بیان نامه  
 نشر و تبلیغ نموده، و همه ملت افغان  
 عموماً اعلان جهاد کرده در زیر کمان افسر  
 شهزاده مذکور با انگلیزان بحرب آغاز نهادند.  
 انگلیزان بر مالک شدن شان



بر افغانستان چنان مین و خاطر جمع شده  
 بودند. که عیال و اطفال خود را نیز آورده  
 علا و تا توطن و تگمن تام و رزیده بودند.  
 ولی غافل از اینکه در افغانستان بجز  
 افغان دیگر کسی توطن کرده نمیتواند...  
 این محاربه نتیجه و غنیمت و فایده برای انگلیزان  
 بخشید. غیر از مردان و زنان و اطفالی  
 که اسیر شدند باقی بر عساکر نظامی  
 انگلیز از لوطیچانه در ساله و پیاوه از کابل  
 تا بجلال آباد عموماً بقتل رسیدند. تنها  
 یک واکتر انگلیزی بود که بجا لبتمت نمیرجا

جلال آباد رسیده خبر فداکت او روشن  
 اردو را بمفرزه، جلال آباد رسانید  
 توانست. (شاه شجاع) مذکور اگر چه  
 در آخر با برده سیسہ انگلیزان، و گول خورد  
 خود کسب و قوف کرده توانست بود  
 اما پیش از آنکه یک چاره می توانند  
 از طرف بعضی سرداران افغان قبیل  
 و حکومت صدوزای برو ختم شد  
 رسید. مقصد ما چون تاریخ نویسی  
 از آنروا اجمال و اوقات را می نویسیم:  
 اجمال این وقوعات برین نتیجه داد که  
 حکومت انگلیزیه هند اسرامی خوش از



با اسامی افغان مبادله کرده امارت  
ستقله امیر کبیر حنبت مکان اعلی حضرت  
(امیر دوست محمد خان) را تصدیق نمود  
و یک معاهده عقد نموده امیر شارالیه  
بکمال اعزاز و اکرام به دار السلطنه کابل  
روانہ کردند .

زمان سلطنت امیر کبیر بسیار  
راحت و رفاهیت تامی مرور نمود .  
اگرچه در اصطلاحات داخلی کوشش بلغی  
مصرف گردید ، و تمام مالک محروسه  
به اداره مرکزی دار السلطنه کابل مربوط

۱۲۰

شده افغانستان یکدولت با اقتدار  
 مالک الرقابی گردید. ولی در سیاست  
 خارجی بیسج غور و تدقیق و برای تعلیم و تربیت  
 عمومی بیسج تشبث و اقدامی بعمل نیامد.  
 بعد از وفات امیر کبیر باز بلا  
 بی اتفاقی برادران و خان جنگیها  
 خانان سوز ویران کن خاندان درما  
 پسران امیر کبیر در گرفت مدتی مملکت  
 پامال، برج و برج قتل و قتل بهدیگرشان  
 شد. در این فرصتها بود که بلوچستان  
 و شالکوت و دیره و پشاور و غیره



۱۲۱

از دست بر رفت . اینرا هم بگوئیم که بگانه

موجب این خانه جنگیها و بی اتفاقی برادران

از دو چیز بود : یکی تکثیر زوجات بود .

ما تعدد زوجات نمیگوئیم تکثیر زوجات

میگوئیم . زیرا تعدد زوجات عبارت از

همان چهار زوجه معدوده است که بعیت

آنرا احتیاطاً در زیر بعضی شرایط موقوفه

جو ازداده است . ولی تکثیر زوجات

عبارت از بعیت دسی و چهل زوجه است

که از هر کدام آنها یک و تدصا<sup>ح</sup> میایا

هم بدنیایا باید ! این بی اتفاقی اولاد

انبیا قبا از ابتدا می طفولیت آغاز می نهاد  
 رقابت ما در پیشیها داده ما دلاله ما و  
 دایه ما از آغاز کار اساس تفیق را  
 می نهاد. دیگر اینکه تربیت و تعلیم  
 شهزادگان بصورت اکل اجرا نمی شد.  
 بجز دیکه بدینیا آمده بودند سردار صاحب  
 گفته شده به انواع لهو و لعبها مشغول  
 می شدند. تحصیل علمی شان اکثر  
 تا بحد خواندن کتاب فارسی و نوشتن  
 یک امر و احکام منحصر می ماند. از احوال  
 عالم خارج هیچ وقوف و معلوماقی نمیداشتند



۱۲۳

ذاتاً بخیر می و بیعلیه عمومی چنان حکمفرما بود  
 که هیچ کسی از آن را نمی نداشت .  
 و الحی اصل اگر چه اخیراً امر سلطنت  
 افغانستان بر ( امیر شیرعلیخان ) محرم  
 قرار یافت ، و باز همه افغانستان  
 یک مرکز مستقل مربوط گردید ، و بقدر  
 شصت هفتاد هزار عسکر نظامی معلم  
 طرز جدید حاضر نمود . و تا یکدرجه بسی اصلاحاً  
 مدینه برومی کار آورد ولی موخرأ بنا بر  
 خطای سیاسی که پیش آمد و آنهم عبارت  
 از گول خوردن بدسیئه دولت روس

و اعلان حرب نمودن با دولت انگلیز  
 بود مغلوب گردید . و بترکستان رفته  
 در مرز شریف وفات یافت .

پیش از امیر محمد یعقوب خان که  
 بعد از حبس چند ساله پدر خود از محبس  
 بر آمده در چنان وقت بسیار نازک  
 بر تخت حکومت جلوس نمود و از سر ایام  
 حبس خانه چند ساله و سوء استخباره  
 بعضی مشاوری و قرنامی مالایق یک معانه

بسیار مضر و غیر نافع با انگلیزان عقد  
 نموده که نتیجه آن بقتل (کناری) و مجبور  
 شدن



۱۲۵

خود او دهند و ستان فرستادند و شجر شده  
 دفعه دوم باز انگلیزها افغانستان را استیلا  
 نمود. جنرال (روبرتس) مشهور در کابل  
 انتقام (کنساری) را بهانه گرفته یکبار  
 بر پا کرد. و در هر روز پنج ده بیست مظلومان  
 وطن را بردار کشیدن گرفت. بعضی  
 از خائنان و وطن، دین و ایمان و جدا  
 خود را از سبب سبیلی و بجزیری و وطن و ملت  
 و دیانت ناشناسی بیک جیفه و نیت  
 دنیوی سو و کرده انواع و نائتها و  
 بی شرفیها اجرا کردند که صحایف تاریخ

افغانستان تا به ابد نامهای آنها را <sup>بلعنت</sup>

یا دولت کار خواهد کرد.

امالی عموماً بر انگلیزان قیام کردند.

ملاها در هر طرف اعلان جهاد نمودند.

زن مرد پیر بر نامبر کس که ستش سلاح گرفته

میتوانست بمیدان حرب خود را پرتاب

کردند. در هر طرف بر انگلیزان <sup>هنگامه</sup>

ستاخیز بر پا گردید. همه اردوی

انگلیز در قلعه مستحکم (شیرپور) که

امیر شیرعلیخان مرحوم آنرا در نزدیک

شهر کابل بیک وضعیت حربیه بسیار <sup>مکمل</sup>



۱۲۶

برای یک اردوی عسکری افغانی  
 اشتهانوده بود. محصور گردید. در قندار  
 نیز اردوی شان محصور بود. تهلکه و فلاکت  
 سابقی که بر انگلیزان پیش آمده بود  
 در غنبار نیز همیشه ازان آمدنی بود.  
 زیرا درین اشتهان خرد و هشت اشتهان گزین  
 خاقان مغفور علیحضرت (امیر عبده الرحمن خان)  
 طاب مشواه از نهر آمون نیز مانند یک صاعقه  
 در رسید. در حالیکه ملت افغانیه یک  
 پادشاه و سراسر افسیر بزرگ را مالک  
 بنود انهمه حالها می فلاکت اشتهان را

۱۲۱

بر انگلیزان بر پا کردند و چون اینچنین یک

تومانندان جلالت و شجاعت نشان

بسیار جسور و جوانمردی مانند اعلیحضرت

ضیاء الملکه و الدین امیر عبدالرحمن خان

برین ملت و وطن پرور با غیرتی که مانند

شیران گزیده بخون دشمن و وطن تشنه

عموماً بر پا خواسته اند پیدا شود

آیا چه شور و ستا خیز نیست که بر پا نگردد!

دولت فخر انگلیز سیاست

خوبی بکار برده پیش از آنکه امیر مغفور

بودی کابل حرکت کند بعضی از ناموران



۱۲۹

مخصوصی را با نامه مخصوصه که منی برصالحی و معناه  
 بود. بحضورشان فرستادند. هنگامیکه  
 ذات اعلی حضرت خاقان مغفور در چار  
 کوهستان تشریف آوردند تقریباً یک  
 مردم با سلاح از امانی و یک مقداری  
 از عسکر نظامی معیتشان  
 موجود بود. بعد از معاهده نامه که در (نوم)  
 نام موقع عقد گردید اردوی انگلیز از  
 افغانستان بجا فطرت تمام اخراج گردید  
 زمام اداره دولت افغانستان بکف  
 کفایت با اقتدار با شاه دانا سیاه

۱۳۰

آنگاه و جبور غیور و آید . حالا در اینجا اگر بگوئیم  
 که در این واقعه ذات اعلیٰ حضرت خاقان  
 مغفور یک حق بسیار عظیمی بر دولت فحیمه  
 انگلستان وارد و برعکس آنرا انکار کرده  
 نمیتواند . زیرا اگر تصدیق مینمودند بسی فلاحها  
 بزرگی بر اردوی دوست انگلیس وارد می  
 آمد  
 اگر دولت بهیه انگلیس دعوا کند که حقوق  
 حکمرانی افغانستان را تصدیق کرده است  
 دولت علیه افغانستان نیز این حق خود را  
 ثابت میتواند که اردوی او را از  
 هلاک محقق نجات داده است



۱۳۱

این یک دور تجدیدی براسے  
 افغانستان بود. زیرا بعد از آنکه یک  
 دولت اجنبی ملکت استیلا نمود و سر از نو  
 باز دولت مستقله افغانستان تأسیس  
 و بنیاد یافت. در مدت سلطنت سنیہ  
 خاقان مغفور اجراءات و ترقیاتی که برو  
 کار آمدہ در اینجا موضوع بحث نمانیم.  
 چونکہ هنوز از خاطر ما فراموش نشده.  
 بطریق اجمال اینقدر میگوئیم کہ علیحضرت  
 خاقان مغفور افغانستان را یکدولت  
 قومی تشکیلید بسیار با قوت و اقتدار می

۱۳۲

با همه استعدادها و قابلیت ها نیکو گید و  
معظمه اسلامیه را در آسیا تأسیس و بنیاد  
دهد و وضع نمود .

بعد از ارتحال آن مؤسس بنیان سلطنت

چون نوبت حکومت بولد اکبر و ارشدشان

ذات اعلی حضرت بادشاه حقایق آگاه

معظم حالائی ما اعلی حضرت ( سراج الملة والدین

امیر حبیب الله خان ) رسید آن استعداد

نشود و نماز

و قابلیت سال بسال روز بروز لحظه بلحظه

ذاتی خود را بظهور آورد . تا آنکه در وقت

حاضر مملکت افغانستان در قلعه اسپاجیان



۱۳۱۳

یک بهیئت و وقعت عظیمی پیدا کرده که اگر  
شاهین ترازومی قوام و اعتدال آسیا شمرده  
شود جا دارد و ازین است که انسان

بر سوال استغیا می :  
 وقت نازک یا نازک؟  
 آیا در چنین مرا چندان؟

مجبور میشود . بلی ، مسلمانها مجبور اند  
که از بهر گیر خود درین وقت این را بکنند ،  
و یک فکری و تدبیری بحال خود بیندیشند  
وقت بسیار نازک بسیار تنگ ، صحت  
مفقود حمله پید رنگ است . یک وقت  
غفلت یکروز خسارت است . یک روز

خسارت یکماه پس افتادن است،

یکماه پس افتادن یکسال عقب ماندن است.

یکسال عقب ماندن، یک عمر افسوس

خوردن است که در انحال همه اشجار،

اججار، کوه و دشت، سما فضا بیگ زبان

حال طعنه مال انبصرع را خواهند خواند:

«الآن قد ندمت ولا ينفع الندم»

— (ترجمه) —

«حالاکنی ندامت و سود می نمیدهد»

اگر بنظر غور و تدقیق بسوی (چه بودیم)

و چه شدیم؟) خود ما، (و آیا چه کردند ما

خود ما نظر کنیم مسئله (آیا چه باید کرد؟) ما



۱۳۵

خود بخود بمیدان می براید . بعضی میگویند که ما  
اگر بخوایم اینحال حاضر خود را بحال هزار و صد  
سال پیشتر خود رجعت بدیم امر محالی می نماید  
آن صفوت ، آن حقانیت آن اخلاق

حسنه را بدست آوردن به اصحاب  
و یما بعین شدن موقوف است آن عصر  
و آن زمان چون بصره و زمان سعادت  
نزدیک بود پر تو تا بشی آن مهر منیر دلها  
را روشن ، و جدا آنها را اصوات و آشته بود  
اما هر آنقدر که از انشمس درخشان دورتر  
شده ایم به آنقدر ظلمت و تیره گی ما را فرا

۱۳۶

گرفته است .

حال آنکه ما این سخن را یک عذر شک

جانشینی می‌شماریم ، و حقیقت را بدیگر صورت

جلوه گرمی بینیم . ما ظلمت ، و تیره گی ، و

عقب ماندن خود را از دور شدن آن

نور نمی بینیم . زیرا آن نور چنان نوری

نیست که تا با دایم القیامت از مادور

شود . اگر آن نور منحصر بر زمانه ما و عصر ما

میبود از عصر سعادت یک قدم با این سو

شامل نمی شد . ولی ما برین ایمان آوردیم

که آن نور برای روشن ساختن همه عالم را



تابه آبد شرف نزول فرموده ، و تابه آبد

همه عالم از ان استناره میکند . سبب

یگانگی این خلقت و تیره گی ، و این توحید

و پستی ما این است که ما خود را خود ازان

نور دور انداخته ایم و بس .

قرآن عظیم شان یک کتاب

مقدس تویم ، و یک منہاج مکرّم

استقامت که برای هدایت و رہنمائی

همه بنی نوع بشر نازل شده است .

هزار افسوس که بسیاری از ما مسلمانان

آن کتاب مقدس زندگی بخش را برای

۱۳۱

مردمان خود مخصوص نموده ایم، و تنها برای

خواندن به ارجح مردگان خود دست

میگیریم. آن کتاب معظم را که برای

شفاء و رحمت عالمیان نازل فرموده شده

کتاب مردمان میدانیم. از هر جا

بیشتر قرائت قرآن کریم را در

قبرستانها بجز مردمان میشنویم!

مقصد این نیست که بروح مردمان

قرآن خوانده نشود. بلکه مقصد این است

که زنده گان بر ازنده گانی خود نیز

آزاد باشند.



۱۳۹

همه فلاکتها و مصیبتها نیکه برپایند

از جاهل بودن ما بقرآن خود ما، و وظیفه

انسانیت خود ما و خود ما و انسان

و جهان میباشد همه بی ثروتی و نادار

و مغفلی ما از معنی و پیغمبرست . قرآن

عظیم الشان است که علم را حیات و جهل را

موت، و علم را نور، جهل را ظلمت با نشان

داده است . هزار افسوس که ما قرآن

خود را زود میخوانیم و زود از بر میگیریم

ولی بمعانی آن هیچ غور نمیکنیم . این سلاح

جهانگیر خود را بر مقتضای زمان و عصر خود

۱۱۷  
تطبیق و استعمال نمیکنیم . قرآن ماست

که از مستخر بودن همه اشیا می کائنات  
 را با بشیر و بیان میکند . پس ما اگر

آن بیان مومنین به خود را دستور العمل

انتخاب کرده بواسطه علم و فن اصول

تسخیر همه اشیا را برای استفاده احوال

خود و بلاد خود بیا موزیم ، و حکم خود را

بر کوهها ، و معدنها ، و دریاها ، و نهرها

جاری نائیم بجز آنکه متابعت حکم قرآن

خود را کرده باشیم دیگر چه خواهد

بود !



۱۴۱

## کَرَنَدِهَاضَرور

اسی اخوانا المسلمین! کر دنیہا  
بسیار ضروری داریم و وقت بسیار  
تنگ. ہرچہ کہ کرنی با شیم زود بکنیم  
و زود دست و پا بنیم، و زود بید  
شویم. و گرنہ زود باشد کہ در  
خواب شکار شویم چنانچہ بسیار ہی  
از ما شکار شدند.

اولاً — (قرآن) عظیم الشان

خود را بسیار بخوانیم، و احکام حلیل اور  
ر بہر دنیا و آخرت خود ساریم،

۱۴۲

و برای آن مجالسها می علمیه بسیار  
 بزرگی از علما، و حکما، و متفکرین اسلام  
 در هر جای ممالک اسلامی تشکیل  
 و میم، در آن مجالسها در آن کتاب  
 مقدس ربانی غور و تدقیق شده  
 و نکات سعادت آیات پر  
 محسنات آنرا بیهمه زبانهاییکه  
 مسلمانان به آن متکلمند نشه نموده  
 بصورت بسیار وافر می بر عالم اسلام  
 پراکنده سازیم، تا مسلمانها  
 بدانند که قرآن کریم تنها کتاب



۱۲۷۳

آخرت و مرده کان نیست بلکه کتاب  
 جمله کائنات و موجودات است که <sup>بعطا</sup> <sub>ت</sub>  
 فرمودن آن کتاب کائنات و موجودات  
 را با عطا فرموده است . از جهل ما  
 بقران ما است که مانند ( رشوت )  
 یک فعل قبیح و نجسی را ارتکاب میکنیم ،  
 ( دروغ ) میگوئیم ، ( غیبت ) ، ( نفاق )  
 ، ( ریا ) را شعار خود می سازیم ،  
 ( افترا ) ، ( بهتان ) را آلات کین  
 و حسد ساخته اخوت ، و بهر دسی ، و معا  
 ننت  
 به دیگران به آن از شیخ بر میکنیم . و بی

۱۲۷۲

کارهای دیگری که به بیان نمی آید همه را  
 بحال جرات ترکب می شویم. از همه عقیقه  
 اینکه چون یک دور کعت نماز تعلق  
 یا یک چیزی تلاوت قرآن کردیم  
 کفاره همه آن کسان می شماریم.  
 حال آنکه نماز اگر خوانده شود تنها نفع  
 آن نفس خود انسان می رسد.  
 و در کتاب اینچیزها به اساس اسلامیت  
 لرزه می اندازد. چنانچه نماز بقرآن  
 فرض شده اینچیزها نیز بقرآن منعین  
 گشته. پس اگر عالم حقیقی قرآن عظیم



خود میبودیم چنین میبودیم .

ثانیاً — (اتحاد) را بقول

قرآن عظیم ایشان خود اساس

مسلب اتحاد کنیم . و این اتحاد

یعنی یگانگی و اتفاق را از افراد

آغاز کرده در همه اقوام و قبایل

و عشایر ملل مختلفه اسلامیّه سار

و جاری نمائیم که اینهم بعد از کارها

و سعیها و کوششهای بلوغ متوقف

است . جمعیتها ، دارالندوه و مجلسها

مکتبها در هر طرف ممالک اسلامیّه

۱۷۶

تشکیل یافتن لازم است . علی الخصوص  
 در ایام حج و در پهنه منوره و کعبه مکرمه  
 که طوایف مختلفه اسلامیّه در آنجا  
 جمع می آیند . این اتحاد و مناسبت بر محافظه  
 موجودیت ، و ترقی و تعالی اسلامیّه  
 میباشد . فرهنگستان را از نیمه سده  
 (اتحاد اسلام) یک هر اسس و  
 اندیشه غیر اختیاری حاصل شود  
 حاصل آنکه مقصد ما و بلکه همه اسلام  
 از تعبیر اتحاد اسلام این نسبت  
 که اسلام برای قیام بر نصرا را



۱۷۶

اتحاد کنند. بی بلکه مقصد از اتحاد  
اسلام اتحاد برای ترقی و تکمیل دین

و تعاون است. مثلا اگر مقصد

از اتحاد اسلام بر اینست که

بر نصرا باشد از یگانه اتحاد

غیر از ضرر و نقصان دیگر اصلاح

و پیرو می حاصل نیست. مسلمانان

هندوستان، یا چین، یا کرستان

بر دولت‌های متبوعه حاکم‌شان

بعضیان و قیام و عهد آور می تشویق

و ترغیب دادند نهایت بسیار فحشی

۱۴۸

مشهوره میشود. مقصد از اتحاد  
 آنها این است که بغض و نفاق  
 خود را از هم دیگر برفق ووداد و اتفا  
 و اتحاد تحویل داده متفقاً  
 و متحداً در محافظه قرآن و ایمان  
 و محافظه حقوق و شرف با عموم  
 مسلمانان اتحاد کنند و در  
 معارف و فنون بدرجه قوه  
 حاکمه خود خودشان را رسانیده  
 بهم برادران محتاج و آزاد  
 خودشان را بحالات خودستیفه



۱۱۶۶

کتوبیم حقوق استغاده نامی ما و  
 خود شایسته محافظه بتوانستند  
 الحمد لله که یوما فیو ما این حسیات اتحادیه  
 در هر طرف میان مسلمانان بنظر  
 مسرت و افتخار مشایده میکنیم  
 قرآن عظیم ایشان اتحاد را  
 امر فرموده . بسبب دور افتاد  
 از معانی احکام و تفسیر آن کیم  
 در هر طرف چون نظر کنیم مسلمانان را  
 از اتحاد و اتفاق دور تر می بینیم  
 مالک عثمانیه را در یک گرداب

بی اتحاد می، و بی اتفاتی  
 مستغرق می یابیم، ایران را  
 از آن هم بدتر، افغانستان  
 معلوم که زائیهها، و خلیصا،  
 و طایفه ها، و قوم ها و قبیلها،  
 در ما بین خودشان چه  
 عداوتها، و چه رقابتها و چه  
 هم چسبیها و چه خونریزیها  
 دارند. لهذا مسلمانان را  
 لازم است که محکم اتحاد را  
 بقوت ایمان کامل برقرآن خود



۱۵۱

در مزرعه عالم اسلام بکار روند  
و ثمره های سعادت آن را

ببینند .

قائماً — (علوم و صنایع)

مانند یک مال کم شده خود دانسته

در عقب آن بدویم و بدست آیم

علی الخصوص دولت‌های آزاد و مستقل

مثلاً بکمال تأسف می بینیم که دولت‌ها

عثمانی، و ایران، و افغانستان

از معاونت یعنی کارهای خودشان

بیچ استفاده کرده نیتوانند

و در آنها می آید و پاره تنها از کانهها  
 ملک خودشان بلکه از کانههای  
 رومی زمین استفاده میکنند  
 بلکه غیر از معاون طبیعی بر اختراع  
 معدنیات صنعت نیز مقدر اند  
 زیرا آنها علم آنرا دارند و ما علم آنرا  
 نداریم. هزاره ان چیز است که ما بسبب  
 عدم علم آن از ان محروم مانده ایم.  
 و دیگر آن بسبب علم آن به آن نایل  
 شده اند که در اینجا ما تنها به یک معاون  
 مثال در دیم میماند چاره زود نیست



۱۵۳

موردن آن برای افغانستان  
 و ایران، غیر از فرستادن  
 و نشر نمودن اولاد خودشانرا  
 بکتابها و دارالفنونها و ضایع  
 خانه نامی روی زمین و اساس  
 و اودن مکاتب فنیّه و علمی مخصوص  
 مکاتب ابتدائیّه و رشیدیّه را  
 در وطن دیگر چاره دیده نمیشود.  
 ولی اگر از امروز بکار آغاز کنیم  
 ده سال بعد ازین ثمره آنرا  
 خواهیم دید، و هر چه پستر بمانیم

۱۵۴

خسارت آنرا بیشتر خواهیم دید.

رابعاً — (عکس شدن)

دولت علیّه عثمانیه به عکس شده اند

ایران و افغانستان را نیز

ضرور است که به عکس شوند. ملتقی

که برای محافظت ملیت، و وطنیت خود

عکس نشوند حق وطن و شرف ملت

خود را بجا نیاورده خواهند بود

که مجازات آنرا در دنیا و آخرت

خواهند دید. به عکس شدن

عبارت ازین نیست که ده ملیون



۱۵۵

نفوس افغانستان دفعه زیر  
 سلاح در آیند . فی بلکه هر فرد  
 از افراد امانی بدون استثنا  
 بجز ویکه به سن بیست و یک ساله  
 در آید همان دم بقرعه عسکری  
 داخل شده مدت دو سال  
 کامل بیک عسکری داخل شوند  
 و بعد از آنکه دو سال خدمت  
 عسکری خود را بجا آورند و تعلیم  
 و قواعد عسکری خود را بیاموزند  
 رغبت میشوند که به اینصورت

قضیه همه عکس شدن در طرف

یک چند سال نتیجه پذیر میگردد

اگر چه کردنیهای ضروری بسیار

داریم و ولی ما در این وقت بهین چهار

عنصر اساسی، افکار نابکاران قاصداً

خود را عرض کرده توانستیم.

خاتمه

واعتماد

این عبد احق حضرت خلاق

بگرد بر این رساله محقره را بخش

بنابر یک مقصد خدمت حقیرانه



مورانه تا چیزانه بقلم گرفته بدیه  
 لتقارین با این نسخه شماره بیست و چهارم  
 روزنامه مبارک خود که نسخه آخرین سال اول  
 اوست نشر نموده عرض و تقدیم نموده ایم  
 اگر چه مطبوعات اسلامی از نیگونه ایقظ  
 نامه ما و فغانها پیشتر و بیشتر و بار بار  
 بهتر از ما نوشته و گفته و نشر کرده اند  
 که این اثر تا چیزانه ما نسبت به آنها  
 بیچ نیست . و چون از گفتن و نوشتن  
 گفتن و نوشتن بهتر می نمود .  
 به بی بقاء می ، و کم اقتدار به

۱۵۸

خود ندیده به تحریر و نشه این اثر  
 جرات نموده شد. هیچ شبهه  
 نیست که این اثر مابده رجه کافی و مقیاس  
 واسع که برای احیای حیات (چه باید کرد؟)  
 نیست ولی این اثر ناچیزانه ما چون  
 باز کردن یک راه تحریر اینگونه آثار و  
 وضع کردن یک فکر کمی از بسیار است امید میشود  
 که صاحبان انکار عالییه، و دانشمندان  
 هوامان ترقیات اسلامیة ازین راه و این  
 رهنموی تصورات و تدبیرات نافع مفیدتر  
 در وطن عزیز ما از علمها گهرا بر خودشان



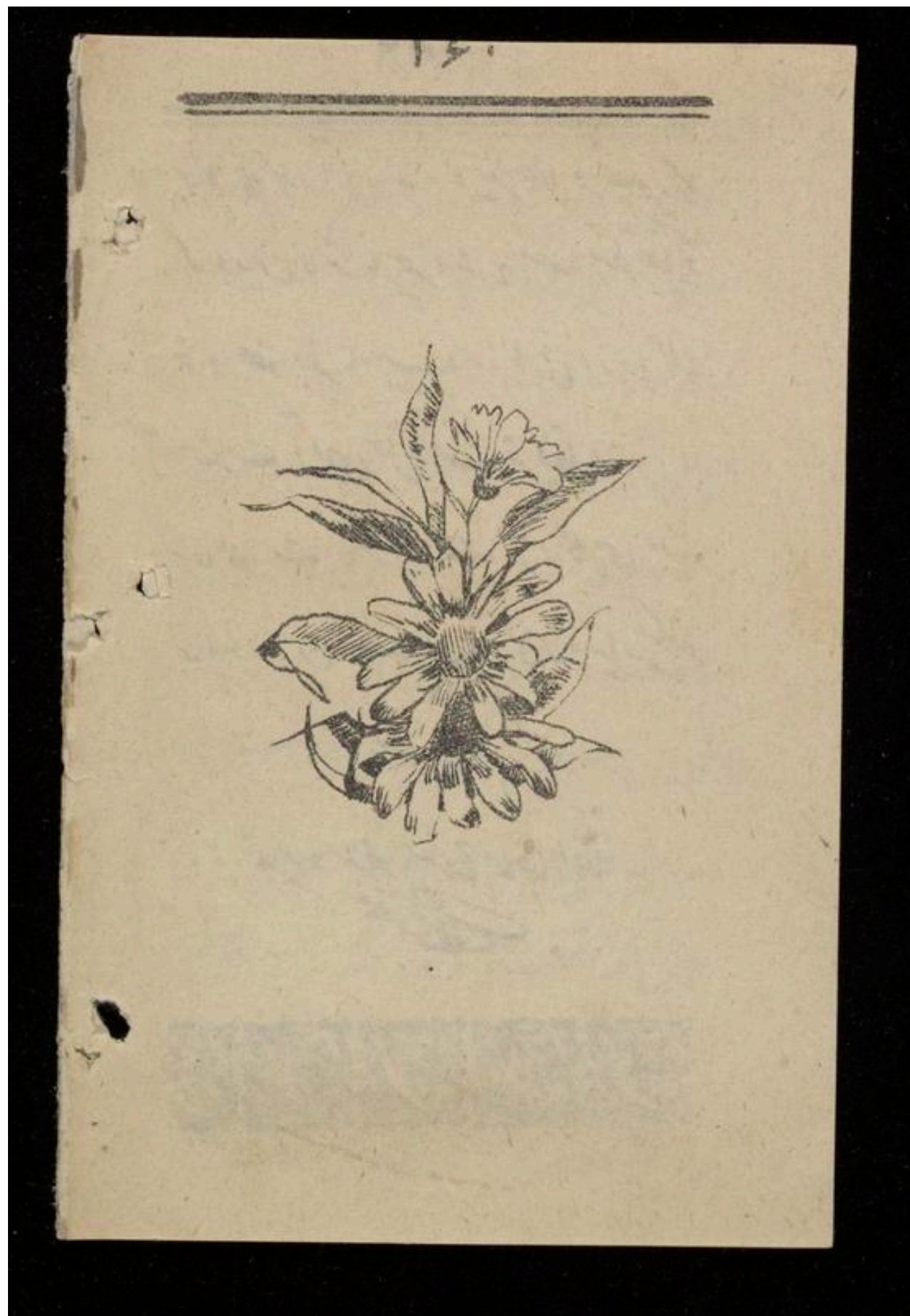
۱۵۹

بودی کار آوردند. و نیز خطا و قصوری  
 که درین اثر ناچیزانه ببینند بنظر خطا پو  
 خود عفو فرمایند. باقی از درگاه  
 حضرت آلهی جلّ عظمته توفیقات، و  
 سعادات و ترقیات و آگاهی همه  
 برادران مسلمان خود را نیازی نمکنیم

والسلام

میرد سهرورد سراج الاخبار اصفهانی  
 محمد علی







**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**